

سید مجتبیٰ بحرینی

حدیث و روایات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث توقیعات

سید مجتبیٰ بحرینی

بحرینی، سید مجتبیٰ ۱۳۲۸
حدیث توقیعات / مجتبیٰ بحرینی. تهران: مرکز
فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۵.
۱۰۸ ص. ISBN: ۹۶۴-۵۳۹-۰۱۸-۴
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
کتابنامه ص ۱۰۹-۱۰۷ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق.
توقیعات. الف. عنوان.
ح ۳ ب ۱ / ۱ / ۵۱ BP ۲۹۷ / ۹۵۹
کتابخانه ملی ایران
۱۳۳۲۹ - ۸۵ م



حدیث توقیعات

- سید مجتبیٰ بحرینی
- ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
- حروف نگاری و صفحه آرایی: مشق، ● طراح جلد: رز گرافیک
- چاپ: شفق
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- چاپ اول، ۱۳۸۵

■ قیمت: ۹۵۰

- مراکز پخش تهران:
- نشر منیر ۷۷۵۲۱۸۲۶ (چهار خط) ○ نشر آفاق ۲۲۸۴۷۰۳۵
- نشر نیک‌معارف ۶۶۴۸۰۰۲۶ ○ نشر رایحه ۸۸۹۷۶۱۹۸
- مرکز پخش مشهد: ۷۲۶۲۵۵۶، ۲۲۵۷۲۵۷

هر مصوّر که کشد نقش تو را بر کاغذ
باید از سیم کند خامه و از زر کاغذ
در نظر بس که مرا صورت خوب تو گذشت
پرده دیده من شد چو مصوّر کاغذ
هر گه از سنبل زلف تو نوشتم حرفی
چون ورق‌های چمن گشت معطر کاغذ
گر گشایند به دیوان چمن دفتر گل
رقم حسن تو ظاهر شود از هر کاغذ
مژده‌ای دل که به سر منزل ما می‌آید
هدهد اوج سعادت زده بر سر کاغذ
چيست مکتوب من دل شده را این همه سوز؟
شعله شوق تو افتاد مگر در کاغذ
«فیضی» از سوز درون چون به تو مکتوب نوشت
آتش افتاد به دل، سوخت سراسر کاغذ

لِسَانُهُ نَاطِقَةٌ الْوَجُودِ
مُعَرِّفُ الرُّسُومِ وَ الحُدُودِ
وَ كَيْفَ وَ هُوَ لِسَانُ الْبَارِي
يُنْبِئُ عَنْ حَقَائِقِ الْأَسْرَارِ
وَ الْيَمَنُ كُلُّ الْيَمَنِ فِي جَنَّبِيهِ
وَ الْخَيْرُ كُلُّ الْخَيْرِ فِي يَمِينِهِ

فهرست

پیش‌گفتار ۱۱

برگ اول

پیکی برای آشنایان

۱۵ - ۴۴

مقصود از ارسال نامه ۱۷

نامهٔ جمعی از شیعیان ۱۸

صدور توقیع همایونی ۱۹

چهار مسألت در آغاز توقیع ۲۳

عاقبت از فتنه‌ها ۲۴

مسألت یقین ۲۶

عاقبت بد ۲۷

غمین بودن امام عصر علیه السلام ۲۸

اندوه خاندان رسالت در اعیاد ۳۲

روش مُعلی بن خُنَیس در اعیاد ۳۲

کلامی از آیهٔ الله بروجردی ۳۳

توضیح جملهٔ نحن صنایع رینا... ۳۴

- ۳۵ کلام صاحب منهاج البراعة
- ۳۶ استامرار وجود حجت در همه زمانها
- ۳۹ «اسوه من فاطمه علیها السلام است»
- ۴۰ توضیح این جمله توقیع و شباهت‌های میان مادر و فرزند
- ۴۱ حریق بیت و سقط جنین
- ۴۲ فرازهایی از خطبه حضرت صدیقه علیها السلام

برگ دوم

پاسخ نامه پسر اسحاق

۴۶ - ۶۱

- ۴۷ ترجمه متن توقیع مبارک
- ۵۳ مظلومیت آن وجود مقدس
- ۵۴ ذکر هشت نشانه و دلیل برای امامت در توقیع
- ۵۴ معرفی مدعی دروغین
- ۵۵ چهل روز ترک نماز
- ۵۸ نصیحتی به جوانان
- ۵۹ شیوه نگارش این توقیع
- ۶۰ میزان شناخت مدعیان دروغین

برگ سوم

حکمت غیبت

۸۱ - ۱۱۱

- ۶۴ اسحاق بن یعقوب می‌پرسد
- ۶۵ «صاحب الدار» و ابیاتی از چکامه دعبل

۶۷	حاشیه‌ای شکوی گونه.....
۶۸	ترجمه متن توقیع همایونی.....
۷۰	حقوق مالی امام عصر <small>علیه السلام</small>
۷۲	تکذیب تعیین کنندگان وقت ظهور.....
۷۴	پاسخ به منکرین شهادت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۷۵	ارجاع حوادث به روات حدیث.....
۷۶	توضیح این جمله توقیع شریف.....
۷۸	حکمت غیبت.....
۸۰	خورشید پشت ابر.....
۸۱	کلام مرحوم مجلسی در این زمینه.....
۸۵	ستارگان ایمنی بخش.....

برگ چهارم

توقیع در تفویض

۹۰

۹۱	ترجمه متن توقیع مبارک.....
۹۳	مفوضه و مقصره.....
۹۴	شرفیابی کامل بن ابراهیم.....
۹۵	سخن مرحوم مجلسی در تفویض.....
۹۶	سخن صاحب تنبیهاات.....
۹۹	عرض تسلیت و مرثیه.....

پیش گفتار

سپاس حق داریم و درود و تحیات بر اولیاء حق آریم. خاصه بر خاتم
انبیاء یعنی:

احمد مرسل آن چراغ جهان رحمت عالم آشکار و نهان
آدمی زنده‌اند از جاننش انبیا گشته‌اند مہمانش
پیش او سجده کرد عالم دون زنده گشته چو ماهی ذوالنون
تا شب نیست صبح هستی زاد آفتابی چو او ندارد یاد^۱

و خصوص بر آخرین اوصیاء یعنی:

ختم ولایت نبوی پادشاه عصر

ذاتی که سرّ سرّ نبوت بدوست حصر

آن شاه کش به بام الوہیت است قصر

باب امم امام مسلم خدای نصر

موجود بی بدایت و بی انتها و حصر

مولود در مکان پدر پیر لامکان^۱

در سیر ربانی و سفر روحانی که در سایه و همراه ظلّ الله الاکبر، ناموس الدهر، صاحب الامر و امام العصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از پیش از ولادت تا روزگار غیبت و سفارت داشتیم، به توقیعات همایونی و مکتوبات ملکوتی آن وجود مقدّس رسیدیم. در نوشته پیشین آن چه در کلیات توقیعات از ابعاد مختلف گفتنی بود آوردیم.

این دفتر گزیده‌ای است از آن نامه‌ها و نمونه‌ای از آن مکتوبات و شرح و توضیحی گذرا بر قسمت‌هایی از آنها.

لازم به تذکر است که توقیعات ناحیه مقدّسه تا پایان غیبت صغری که فعلاً مورد نظر ماست، در یک نگرش کلی به چند دسته تقسیم می‌شود: قسمتی از آنها پاسخ پرسش‌هایی است که در امر امامت حضرت و داعیه مدعیان دروغین مطرح شده.

بخشی جواب سؤال‌هایی است که در مورد بعضی از احکام شرعی پرسیده شده.

بعضی از آنها متضمّن ادعیه و زیارات است.

آخرین آنها در مورد افرادی است که با حضرتش مرتبط بوده‌اند؛ چونان نامه‌هایی که برای نصب نواب و سایر شوون وکلای دربار ولایت مدار شرف صدور یافته است.

آن چه مربوط به قسمت آخرین است در نوشته‌های قبل به مناسبت

شرح حال نواب خاص و سفیران آستان گردون سای حضرتش آورده‌ایم. قسمتی که راجع به احکام است، در کتاب‌های حدیثی و فقهی مطرح شده است. بخش سوم هم در کتب ادعیه آمده است. در این دفتر نمونه‌هایی از دسته اول می‌آوریم که از جهاتی حایز اهمیت بیشتری است. امید است که این نوشته چون دیگر نوشته‌ها در دل صاحب دلان بنشیند و در قلوب ارباب ولا جا گیرد و به نظره رحمت و نگاه لطف و مرحمت آن طفرای وجود و نگار نگارخانه بود موشح گردد.

ای نور دیده و دل از دیده‌ها نهانی

با مانه در میانی کاندل میان جانی

عشقت بسوخت خرمن آبی بر آتشم زن

کز تشنگی بمردم ای آب زندگانی

چون آب زندگانی جان بخشی از تو دارد

ز انصاف دور باشد گر گویمت که آنی

انوار هر دو عالم عکسی است از جمالت

هم یافتی نشانی با آن که بی نشانی^۱

دوم محرم الحرام ۱۴۲۷

۱۳۸۴/۱۱/۱۲

مشهد مقدّس - سید مجتبی بحرینی

برگ اول

پیکى براى آشنایان

و فى ابنة رسول الله ﷺ لى أسوة حسنة

غیبت امام عصر علیه السلام در طول دو قرن و نیم زندگی حضرات معصومین علیهم السلام جریانی نوظهور و رویدادی تازه می نمود. البته این امر در سلسله انبیاء قبل و رسولان پیشین فراوان نمونه داشت.

زندگی حضرات معصومین از امام جواد علیه السلام به بعد در سیر صعودی و تدریجی افزایش غیبت حضراتشان، شیعه را با مفهوم غیبت و استتار حجت کم کم آشنا می کرد. با وجود این، بروز غیبت به صورت عینی و آشکار و فراگیر موجب شد جمعی گرفتار شک و تردید شوند و از دیگر سو بعضی به دروغ داعیه دار مقام امامت گردند و یا خود را نایب آن امام معرفی کنند و موجبات ضلالت و گمراهی برای جمعی فراهم آورده و بر شک و تردید صاحبان شک بیفزایند. در چنین شرایطی بیشترین رقعها از هر سو در این زمینه می رسد و توقیعات همایونی هم به عنوان پاسخ این شبهات شرف صدور پیدا می کند.

در یک نگاه کلی، مشکلات اجتماعی و دینی مردم در هر عصر و زمان، از سؤالاتی که از بزرگان دین شده و استفتائاتی که از فقهای هر زمان به عمل آمده، قابل تشخیص است.

گاهی می بینیم در مورد عرفا و متصوفه سؤالات بسیاری از بزرگان شده است. می فهمیم مشکله اجتماعی و دینی مردم آن ناحیه این امر

بوده.

یا در زمانی پرسش بسیار در مورد شطرنج و موسیقی شده. می فهمیم مشکله دینی مردم در آن زمان این امور بوده و در سایه بعض گفته‌ها شبهاتی برای آنان پدید آمده است.

در هر حال کثرت نامه‌ها و زیادی پرسش‌ها و تکرار مراسلات نسبت به مدعیان دروغین در دو جهت امامت و سفارت، بیانگر این حقیقت است که در روزگار غیبت صغری مشکله اجتماعی و دینی شیعیان این دو امر بوده، و شیادانی با دام‌های گسترده در مقام صید دل‌های دوستان و شیعیان برآمده‌اند و آنان متقابلاً برای رهایی خود از این دام‌ها به آن ناحیه مقدسه ملتجی شده و به وسیله نامه در مقام سؤال و پرسش برآمده‌اند. توقیعات همایونی هم در پاسخ آنان شرف صدور یافته که در این فصل یکی از آن‌ها را که حاوی نکات ارزنده‌ای در ابعاد مختلف می‌باشد، می‌آوریم.

ابن ابی غانم قزوینی با جمعی از شیعیان در مورد خلف و جانشین امام یازدهم علیه السلام اختلاف نمودند. او می‌گفت: حضرت ابی محمد علیه السلام از دنیا رحلت کرد و فرزندی از خود به جا نگذاشت.

به دنبال این تشاجر و اختلاف نامه‌ای نوشته و به ناحیه مقدسه ارسال نمودند و در آن متذکر این گفتگو و اختلاف شدند. جواب نامه آنان به خط آن وجود مقدس - که صلوات خداوند بر او و پدران بزرگوارش باد - این چنین شرف صدور پیدا کرد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَافَاتَا اللَّهِ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْفِتَنِ، وَوَهَبَ لَنَا وَلَكُمْ رُوحَ
الْيَقِينِ، وَأَجَارَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ...

خدا ما و شما را از گمراهی‌ها و فتنه‌ها عافیت بخشد، و روح یقین
به ما و شما ارزانی دارد، ما و شما را از بدی عاقبت و بازگشت
سوء پناه دهد.

همانا به من خبر رسیده که جمعی از شما در دین دچار شک و
تردید شده‌اید و نسبت به وولات امر و صاحبان فرمان [از ناحیه
حق] گرفتار حیرت و سرگردانی گردیده‌اید. این مطلب موجبات
غم و اندوه ما را فراهم آورد. البته نه از جهت خود ما، بلکه به
خاطر شما، و نسبت به شما ناراحت شدیم نه نسبت به خودمان؛
زیرا خدا با ماست و ما نیازی به غیر او نداریم.

لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَلَا فَاقَةَ لَنَا إِلَىٰ غَيْرِهِ، وَالْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ
قَعَدَ عَنَّا وَنَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا.

و حق پیوسته با ماست، و هیچ‌گاه آنان که از ما فاصله می‌گیرند و
نسبت به ما کوتاهی می‌نمایند، موجبات وحشت ما را فراهم
نمی‌آورند؛ زیرا ما برگزیدگان و تربیت شدگان خداییم، و سایر
خلق پس از آن، گزیدگان و پرورش یافتگان مایند.

ای نویسندگان نامه و فرستندگان رقعہ، شما را چه شده که در
شک و تردید هستید و دچار حیرت و سرگردانی شده‌اید؟ آیا کلام
خدا را نشنیده‌اید که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ

مِنْكُمْ^۱

ای اهل ایمان اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و صاحبان امر از خودتان را.

آیا نمی‌دانید در آثار و احادیث رسیده در مورد آن چه برای ائمه و پیشوایان شما - واقع می‌شود - چه آنان که رفته‌اند و چه آنان که باقی مانده‌اند که درود و سلام بر همه آنان باد - چه مطالبی بیان شده؟ آیا نمی‌بینید خداوند برای شما چه گونه جمعی را به عنوان معقل و پناه قرار داده تا به آنان رجوع نموده و در کنارشان جا گرفته و آرامش یابید؟

و برای شما پرچم‌های هدایتی از زمان آدم [عَلَيْهِ السَّلَام] تا روزگار امام ماضی حضرت عسکری عَلَيْهِ السَّلَام قرار داده که به وسیله آنان هدایت یابید. هرگاه پرچمی ناپدید شد بیرق هدایت دیگری افراشته گردید، و چون ستاره‌ای افول نمود نجمی دگر طالع شد.

آن گاه که پدرم حضرت عسکری عَلَيْهِ السَّلَام از دنیا رفت و حق تعالی روح شریفش را قبض نمود و به سوی خود برد، پنداشتید که خداوند دین خودش را ابطال نموده و از بین برده، و وسیله و سبب پیوند و ارتباط میان خودش و خلقش را بریده؟ هرگز چنین نبوده و چنین نخواهد شد تا قیام ساعت و تحقق قیامت، و سرانجام حق تعالی امرش را ظاهر می‌سازد هرچند آنان - باطل‌گرایان و شک و تردید‌آوران - خوش نداشته باشند و نخواهند.

همانا امام ماضی - پدر بزرگوارم حضرت عسکری علیه السلام - بر منهاج و روش پدران گرامی اش با سعادت زیست و از دنیا رحلت نمود. وصیت و علم او در اختیار ما، و ما خلیفه و جانشین و قائم مقام او هستیم. در این مقام کسی با ما منازعه و خصومت و درگیری و دشمنی نمی‌کند مگر ظالمی آثم، بیدادگری گناه پیشه، و کسی جز ما مدعی این جایگاه نمی‌شود مگر جاحدی کافر، منکری که حقایق را پوشانده.

و اگر نه این بود که امر خدا مغلوب نمی‌گردد و سز حق ظاهر و آشکار نمی‌شود هر آینه از حق ما برای شما حقایقی آشکار می‌شد که بر عقل‌هاتان غالب آید و شک‌هاتان را بزداید.

ولی آن چه حق تعالی می‌خواهد محقق می‌شود و برای سرآمدن و انقضاء هر امری زمان مشخصی معلوم شده.

پس تقوای حق پیشه‌گیرید و تسلیم ما گردید و کار را به دست ما بسپارید که امور از ناحیه ما صادر می‌شود آن گونه که کارها بر ما عرضه می‌گردد.

و در مقام پرده برداری از آن چه حق متعال آن را پوشیده و ستر نموده برنیاید، و از راه راست منحرف نشوید و به جانب چپ متمایل نگردید و ما را مقصد و مقصود خود بدانید به خاطر آن موذت و دوستی که بر اساس سنت واضح و آشکار [در حق ما خاندان] ثابت شده و پابرجاست.

همانا من در مقام نصیح و خیرخواهی شما برآمدم و خداوند بر من و شما گواه است. و اگر نه این بود که به صلاح و درستی شما و

لطف و رحمت نسبت به شما علاقه‌مندم و شفقت و محبت به شما دارم هر آینه از گفتگوی با شما - به وسیله پاسخ نامه - اعراض می‌نمودم؛ زیرا مبتلا به منازعه و خصومت کسی شده‌ایم که ظالم و سرکش و گمراه بوده و در غی و ضلالت و خسران و زیان فرورفته و در مقام ضدیت با پروردگارش برآمده و در چیزی که حق نداشته ادعای حقانیت نموده و منکر حق کسی شده که خداوند طاعتش را فرض و لازم نموده است؛ همان ظالم غاصب [جعفر کذاب].

اسوه حسنه من در این امور - تحمل این ناملایمات و شنیدن این اتهامات و مشاهده غصب حق‌ها - دختر رسول خدا ﷺ [فاطمه صدیقه علیها السلام] می‌باشد. و به زودی آن جاهل بازتاب عمل زشتش را می‌بینید و کافر به زودی می‌فهمد که عاقبت از آن کیست.

خداوند ما و شما را از مهلکه‌ها و بدی‌ها در امان دارد و محافظت فرماید و از همه آفات و عاهات - سختی و بلاها، دردها و رنج‌ها - به رحمت خودش مصون و محفوظ بدارد، که همانا او ولی و صاحب اختیار این امر است و بر هر چه خواهد و اراده نماید توان دارد و پیوسته ولی و حافظ ما و شما بوده است.

و درود و سلام بر تمامی اوصیاء و اولیاء و اهل ایمان، و رحمت و برکات او بر آنان، و صلوات و سلام خداوند بر پیامبر اکرم حضرت

محمد و خاندان او باد.^۱

این توقیع شریف و نامه میمون از ذخایر توقیعات است و متضمن نکات ارزنده و آموزنده در ابعاد مختلف می باشد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

نخستین جهتی که در این همایون نامه مورد عنایت است، چهار جمله دعاست که در اوّل توقیع آمده است.

۱. عافیت و رهایی از ضلالت و گمراهی.

۲. محفوظ ماندن از فتنه ها و آشوب ها.

۳. اعطا و بخشایش روح یقین و باور.

۴. پناه دهی از عاقبت بد و سوء مُنْقَلَب.

معلوم می شود این چهار جهت بسیار حایز اهمّیت است که آن وجود مقدّس در آغاز پاسخ نامه جمعی از شیعیان به عنوان دعا و مسألت از حق تعالی آنها را ذکر نموده است.

به راستی هم چنین است؛ زیرا ضلالت و گمراهی ریشه و اساس همه بدبختی ها و لغزش و انحراف ها است، همچنان که هدایت و راه یابی اساس همه خوبی ها و سعادت ها است.

تصور کنید کسی عازم مقصدی است. راه را بلد است و یا بلدی همراه دارد، و یا پیوسته از آنان که بلد هستند سؤال می کند. چنین کسی بدون تحمّل رنج و زحمت، سریع و بدون اضطراب و وا همه به مقصد می رسد.

۱. غیبت شیخ طوسی ۱۷۲، احتجاج ۲۷۸/۲، بحار الانوار ۱۷۸/۵۳.

متقابلاً کسی که راه را گم کرده و راهنمایی ندارد و یا در مقام سؤال از راهنما بر نمی آید، برای رسیدن به مقصد به چه مشکلاتی که دچار نمی شود، و چه بسا بر سر این گمراهی جان بگذارد و هلاک گردد، که مکرر در مکرر دیده و شنیده و خوانده ایم افرادی در سفرها در سایه گم کردن راه، زحمات و مشقات بسیار دیده و بعضی آنان هلاک شده و جان سپرده اند.

وقتی ضلالت و گمراهی در راه های ظاهری این چنین پی آمدهای بدی داشته باشد معلوم است گمراهی و ضلالت در امر دین و طرق باطنی و معنوی چه بازتاب و پی آمد ناگوار و غیر قابل جبرانی خواهد داشت.

به همین جهت است که حضرت از حق تعالی عافیت از ضلالت و گمراهی را مسألت می نماید.

مسألت دوم عافیت از فتنه هاست که خواسته ای است بسیار مهم و در آیات و روایات، بسیار مورد عنایت قرار گرفته و اولیای حق پیوسته از فتنه ها به حق تعالی پناه می بردند.

بحث فتنه بحثی است بسیار گسترده و همیشه مورد ابتلاء. امید است موفق شویم نوشتار مستقلی نسبت به آن فراهم آوریم.

از این جهت که این دفتر خالی از اشارت نباشد، چند روایت می آوریم.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

تَكُونُ فِتْنَةٌ يَخْرُجُ فِيهَا عَقُولُ الرِّجَالِ، حَتَّى لَا يَكَادُ يُرَى رَجُلًا

عاقلاً...^۱

فتنه‌ای روی می‌آورد که در آن، عقول مردان از بین می‌رود تا آن جا که نزدیک است حتی یک مرد عاقل یافت نشود.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

...أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَ وَّلِيَّةٍ، حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَةَ بِشَعْرَتَيْنِ...^۲

چاره‌ای نیست جز این که فتنه‌ای روی می‌آورد که افراد خاص و مورد اعتماد در آن قرار گرفته و سقوط می‌کنند، تا آن جا که در آن فتنه‌ها کسانی هم که یک مو را دو نیم می‌کنند، واقع می‌شوند - آن چنان فتنه گنگ و گم می‌گردد که افراد موشکاف و دقیق و عناصر باریک‌بین و لبیب هم نمی‌توانند مطلب را تشخیص دهند و مبتلای فتنه می‌گردند.

و از رسول معظم صلی الله علیه و آله چنین رسیده است که فرمودند:

يَجِيءُ فِتْنَةٌ غِبْرَاءُ مُظْلَمَةٌ تَتَّبِعُ الْفِتْنَ بَعْضُهَا بَعْضًا، حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُقَالُ لَهُ الْمُهْدِي، فَإِنْ أَدْرَكَتَهُ فَاتَّبِعْهُ وَ كُنْ مِنَ الْمُهْتَدِينَ.^۳

فتنه‌ای پدید می‌آید تیره و تاریک و فتنه‌هایی پی در پی پشت

۱. الملاحم و الفتن ۲۴.

۲. غیبت نعمانی ۲۰۲، باب ۱۲ حدیث ۳، بشارة الإسلام ۸۶.

۳. البرهان، متقی هندی ۱۰۳.

سر یکدیگر فرا می‌رسد، تا آن که مردی از اهل بیت من که مهدی خوانده می‌شود، قیام نماید. اگر او را درک نمودی از او پیروی کن و دنبالش برو تا هدایت یابی.

مسألت سوم طلب روح یقین است؛ همان حقیقتی که در حدیث معتبر از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام نسبت به آن، چنین رسیده است:

وَمَا قُتِمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ.^۱

چیزی کمتر از یقین میان مردم قسمت نشده است.

همان حقیقتی که در روایات چنین تعریف شده است:

أَلَّا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً.^۲

[علامت و نشانه یقین] این [است] که با وجود حق تعالی از غیر حق بیم و ترس به دل راه ندهی - و فقط از خدا بترسی.

که به راستی اگر کسی به مرز یقین برسد و گوهر گران بها و لؤلؤ شاهوار یقین به او ارزانی گردد هیچ مشکلی در هیچ بُعدی از ابعاد نخواهد داشت. لذا در دعاهای رسیده فراوان از حق تعالی مسألت شده است:

۱. اصول کافی، باب فضل الایمان علی الاسلام حدیث ۲.

۲. همان، باب فضل الیقین حدیث ۱.

اللَّهُمَّ ارزُقْنِي يَقِيناً صَادِقاً.^۱

بارالها، به من یقینی صادق و راست و صحیح و درست
ارزانی دار.

هَبْ لِي يَقِيناً صَادِقاً يُهَوِّنُ عَلَيَّ مَصَائِبَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
أَخْرَانَهُمَا.^۲

خداوندا یقینی صادق به من ببخشای که مصائب و احزان،
مشکلات و سختی‌ها، غصه‌ها و اندوه‌های دنیا و آخرت را بر من
سهل و آسان گرداند.

آخرین مسألت و خواسته، پناه یابی از سوء مُنْقَلَب و عاقبت بد
است، که درخواستی است بس مهم، و خوب است عزیزان به آن چه در
این زمینه در کتاب با پسر در سكرات مرگ آورده‌ایم، مراجعه نمایند.^۳
برای این که این نوشتار را در این زمینه خالی از فایده نگذاریم،
حدیثی می‌آوریم:

حضرت صادق علیه السلام در نامه‌ای که برای شخصی فرستادند این
جمله را مرقوم داشتند:

إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَخْتِمَ بِخَيْرٍ عَمَلُكَ حَتَّى تَقْبِضَ وَ أَنْتَ فِي أَفْضَلِ
الْأَعْمَالِ، فَعَظَّمْ لِلَّهِ حَقَّهُ أَنْ تَبْدُلَ نَعْمَانَهُ فِي مَعْصِيَةٍ، وَ أَنْ تَغْتَرَّ

۱. بحار الانوار ۲۵۸/۹۵.

۲. همان ۲۵۶/۹۵.

۳. با پسر در سكرات مرگ ۱۲۰ - ۱۶۰.

يَجْلِيهِ عَنكَ، وَ أَكْرِمَ كُلِّ مَنْ وَجَدْتَهُ يَذْكُرُنَا أَوْ يَسْتَحِلُّ مَوَدَّتَنَا، ثُمَّ
لَيْسَ عَلَيْكَ صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا، إِنَّمَا عَلَيْكَ نَيْتُكَ وَ عَلَيْهِ
كِذْبُهُ.^۱

اگر اراده داری که عملت ختم به خیر گردد در حالی که افضل
اعمال و بهترین کارها را انجام می‌دهی، از دنیا بروی پس حق
حق تعالی را بزرگ شمار به این که نعمت‌های او را در راه گناه و
معصیت به کار نگیری، و این که به حلم و بردباری او نسبت به
خودت در کنار کردار زشتت مغرور نشوی، و هر کس را دیدی که
نام و یاد ما می‌آورد و پیرایه دوستی و مودت ما را به خود گرفته،
اکرام نما و بزرگ شمار، و بر تو باکی نیست چه او راست بگوید یا
دروغ بیاورد، همانا برای تو نیت توست - تو طبق نیت و قصدت
مأجور هستی - و بازتاب دروغ او به خودش برمی‌گردد.

دومین جهتی که در این توقیع شریف از اهمیت بیشتری برخوردار
است و می‌تواند به صورت یک اصل کلی در زمینه مباحث مربوط به
امامت تلقی گردد، این جمله است:

فَعَمَّنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَا لَنَا، وَ سَاوُنَا فِيكُمْ لَا فِينَا؛ لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَلَا
فَاةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ.

خاندان رسالت عليهم السلام عموماً و آن وجود مقدس بالاخص، به اغنای
ریائی و بی‌نیازی رحمانی در چنان بلندای استغنائی قرار دارند که

مناسب است همان شعر معروف را نسبت به حضراتشان، با حفظ مراتب وجوبی و امکانی و عبدی و ربّی بخوانیم:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد

همه مردم از حضراتشان دوری کنند، معتقد به امامت و ولایتشان نباشند، در مقام ردّ و انکار مقاماتشان برآیند، به زیارت قبورشان نروند، آنان را امام و رهبر خود نشناسند، معالم دین خود را از آنان نگیرند، در مقام جنگ و ستیز با آنان برآیند، آنان را به حبس و تبعید بکشانند و... با تمام این‌ها خودشان دچار ضرر و زیان شده‌اند و به تباهی و خسران رسیده‌اند، و گر نه حضراتشان نیازی به اقبال ما و عرض ادب و ارادت ما ندارند.

همان گونه که اگر همه خلق کافر شوند بر دامن کبریایی حق گردی نمی‌نشینند، اگر همه مردم هم از آن ذوات مقدّسه دوری گزینند بر تارک اقتدار آنان غباری قرار نمی‌گیرد و چیزی از دست نمی‌دهند. بلکه این ما هستیم که به آنان محتاج و نیازمندیم، آن هم در ابعاد مختلف، و آنان از ما بی‌نیازند در همه ابعاد. آن گونه که نسبت به حق تعالی می‌خوانیم:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^۱

ای مردمان شما همگی نیاز به خدا دارید و خدا همانا بی‌نیاز ستوده است.

این خاندان هم مظاهر آن غنی حمید هستند؛ چون در مقام فقر الی الله به حد کمال رسیده‌اند مظاهر غنی حمید شده‌اند. آنان فقیر الی الله و کل هستی نیازمند به آنان به جعل و اعتبار و لطف و عنایت حق تعالی. **خُذْ وَ اغْتَنِمْ:**

در این جمله توقیع، آن وجود مقدس چنین مرقوم داشته‌اند که آگاهی از این اختلاف موجبات غم ما را فراهم آورده، اما نه برای خودمان، بلکه برای شما. و ناراحت شدیم، باز نه از جهت خودمان، بلکه به جهت شما؛ زیرا خدا با ماست و عنایت و لطف خاص او پیوسته رهتوشه ما.

ما با معیت و همراهی حق و مرحمت و عنایت خاص او نیازی به دیگری نداریم. نیاز کسی دارد که خدا ندارد؛ فقر و فاقه از آن کس است که با غنی حمید ارتباط ندارد؛ تنهایی و غربت برای کسی است که انس با الله ندارد و حقیقت مع الله در زندگی اش جلوه نکرده است. روایت شیرین و دلنشینی در این زمینه رسیده که نقل آن خالی از لطف نخواهد بود.

ابو حمزه ثمالی به حضرت سجّاد علیه السلام عرض کرد:

إِنَّكُمْ كَانِ يَوْسُفُ يَوْمَ أُلْقِيَ فِي الْجُبِّ؟ قَالَ: إِنَّ سَبْعَ سِنِينَ^۱

یوسف وقتی میان چاه افکنده شد چند ساله بود؟ حضرت فرمودند: کودکی هفت ساله.

وَرَامَ بْنِ أَبِي فِرَاسٍ فِي رَجُلٍ سَنَّ وَ سَالِي نَسَبًا بِهِ أَوْ نَقَلَ نَمُودَةً:

لَمَّا أُخْرِجَ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجُبِّ وَ اشْتَرِيَ قَالَ لَهُمْ قَائِلٌ: اِسْتَوْصُوا
بِهَذَا الْغَرِيبِ خَيْرًا. فَقَالَ لَهُمْ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَ مَعَ اللَّهِ فَلَيْسَ
لَهُ غُرْبَةٌ. ۱

آن گاه که یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ از چاه بیرون آورده شد و فروخته شد،
کسی به خریداران گفت: با این غریب رفتار خوبی داشته باشید و
سفارش و توصیه مرا نسبت به او پذیرا گردید.

جناب یوسف - این کودک هفت ساله - به آنان چنین گفت:
هرکس با خداست غربت ندارد.

جناب یوسف در خردسالی و کودکی و هفت سالگی چنین
حقیقتی را اظهار می‌دارد و عنوان مع اللّٰهی را رافع غربت می‌شناسد.
این حقیقتی است بسیار حایز اهمّیت و قابل توجّه که باید به آن رسید
و وجدان نمود و طعم و مزه‌اش را چشید.

باری، این فخر صدیق نبی و برتر از یوسف پیامبر چنین مرقوم
داشته است:

لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَىٰ غَيْرِهِ.

چون خدا با ماست ما را به دیگری نیازی نه. اگر غم و اندوهی بر
خاطر خطیرشان می‌نشیند به خاطر دگران است که چرا در سایه شگ
و تردید و ردّ و انکار، خود را گرفتار زیان و خسران نموده و از منافع و

خیرات کثیر محروم داشته‌اند. آن گونه که مرحوم مجلسی در توضیح بعضی احادیث مربوط به عید فطر و اضحی بیان نموده است.

حضرت باقر علیه السلام به عبدالله بن ذبیان فرمودند:

مَا مِنْ يَوْمٍ عِيدٍ لِلْمُسْلِمِينَ أَضْحَىٰ وَلَا فِطْرٍ إِلَّا وَهُوَ يَتَجَدَّدُ فِيهِ
لِأَلِ مُحَمَّدٍ حُزْنٌ. قَالَ: قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُمْ يَرَوْنَ حَقَّهُمْ فِي يَدِ
غَيْرِهِمْ.^۱

هیچ روز عیدی برای مسلمانان فرا نمی‌رسد، نه عید اضحی و قربان و نه عید فطر، جز این که در آن روز حزن آل محمد علیهم السلام تازه می‌گردد.

عبدالله بن ذبیان گوید: عرض کردم: چرا؟ - روز عید و سرور و تجدید حزن و اندوه؟ - فرمود: از این جهت که آنان حقشان را در دست غیر خودشان مشاهده می‌کنند - غاصبین و ظالمین در مقام اقامه مراسم عید که حق مسلم این خاندان است، برآمده‌اند.

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث گوید:

حُزْنُهُمْ علیهم السلام لَيْسَ لِحُبِّ الْجَاهِ وَالرِّيَاسَةِ، بَلْ لِلشَّفَقَةِ عَلَى الْأُمَّةِ،
حَيْثُ يَرَوْنَ النَّاسَ فِي الْحَيْرَةِ وَالضَّلَالَةِ وَ لَا يُمَكِّنُهُمْ هِدَايَتُهُمْ.^۲

حزن و اندوه حضرات معصومین علیهم السلام به خاطر حب جاه و علاقه به مقام و ریاست نیست، بلکه به جهت شفقت و محبت و لطف و

۱. علل الشرایع ۳۸۹ باب ۱۳۶، بحار الانوار ۱۳۵/۹۱.

۲. بحار الانوار ۱۳۵/۹۱.

دلسوزی بر امت است که مردم را - در سایه حکومت ظالمان و غاصبان - در حیرت و گمراهی می‌بینند و ارشاد و هدایت آنان برایشان ممکن نیست.

و بر همین اساس است که:

جناب مُعلی بن خُنَیس روز عید با موی ژولیده و قیافه گرفته و گرد و غبار نشسته به صحرا می‌رفت در حالی که آثار غم و اندوه بر او ظاهر بود، و آن‌گاه که خطیب عید بر منبر می‌نشست او دو دستش را به آسمان بالا می‌برد و چنین می‌گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مَقَامُ خُلَفَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ وَ مَوْضِعُ أَمَنَاتِكَ الَّذِينَ خَصَصْتَهُمْ بِهَا إِنَّتَزَعُوهَا...

بارالها این مقام - مقام اقامه مراسم عید - مقام خلفا و اصفیاء توست و جایگاه امینان تو؛ آنان که تو آنها را به این مقام اختصاص دادی ولی با جبر و قهر از آنان گرفتند...

بارالها دشمنان آنان را مورد لعنت بدار!

بارالها لعنتت را بر جباران زمان ما و پیروان آنان و دار و دسته آنها مقرر فرما!

صاحب کمالی از اجلاء تلامید و بزرگان شاگردان آیت عظیم الشان، مرحوم حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی برای من نقل کرد که:

وقتی بحث ایشان در نماز جمعه به این مطلب رسید که آیا از مناصب خاصه حجت است یا نه، روزی آن مرحوم صحیفه سجّادیه را آوردند و فرازی از دعای چهل و هشتم صحیفه را که به همین مضمون است: **اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مَقَامُ خُلَفَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ...** خواندند. اگر بگویم آن روز حضور فرشتگان در درس احساس می‌شد درست گفته‌ام. پیرمردی از مآلهای پایین شهر قم گفت: آقا، شاید مقصود علما و فقها باشند. آن آیت ادب و آداب، و نماد و نمود متانت و وقار آن چنان از خود بی خود شد که گفت:

هر وقت شرح امثله نوشتی این مطلب را در حاشیه‌اش بنویس.^۱

جهت سومی که در این توقیع شریف بیشتر مورد عنایت است جمله: **عَنْ صَنَائِعِ رَبِّنَا وَ الْخَلْقِ بَعْدُ صَنَائِعِنَا** می‌باشد که جمله‌ای است بسیار پر بار و از دیر زمان میان ارباب معرفت مورد گفتگو بوده است. نظیر چنین جمله‌ای با مختصر تفاوتی در نامه بیست و هشتم نهج البلاغه که امیرالمومنین علیه السلام به معاویه نوشته‌اند، آمده است و مرحوم سید رضی نسبت به آن نامه می‌گوید:

وَ هُوَ مِنْ مَحَاسِنِ الْكُتُبِ.^۲

این نامه از نامه‌های پسندیده و زیباست.

۱. ماسمعت، جزوه دست نویس مؤلف ۱۲۲.

۲. نهج البلاغه نامه ۲۸.

امام علیه السلام در آن جا مرقوم فرموده‌اند:

فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا.^۱

پس همانا به درستی که ما گزیدگان پروردگار خودیم و پس از آن،
مردمان گزیدگان و پرورش یافتگان برای ما هستند.

شارح خوبی در توضیح این جمله گوید:

این کلام بالاتر از کلام بشر است و بر آن، آثار علم الهی نمودار
است. و به جان خودم سوگند، کلامی است که نازل منزله
تنزیلات آسمانی است و مشتمل بر امر خلافت حقه و شأن
حجج الهیه است و گویا موجی است که از دریای عظیمی
برخاسته و نوری است که از عالم امر حکیم پرتو افکنده که توان
تفوه و گویش به آن را ندارد مگر کسی که حق متعال او را برای
خودش برگزیده، و قدرت اظهارش را ندارد مگر آن کسی که
گویای این سخن باشد:

إِنَّا لِأَمْرَاءِ الْكَلَامِ وَ فِينَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ وَ عَلَيْنَا تَهَدَّأَتْ عُصُونُهُ،
همانا پادشاهان و امیران گفتار ماییم و درخت کلام و شجره
سخن در خاندان ما ریشه دوانده و بر سر ما سایه افکنده و شاخه
گسترده.

و چونان ادعایی شایسته نیست مگر برای پیامبر یا وصی پیامبر،
و چنین بلند کلمه و عالی گفتار جز از قلبی که ظرف اسرار ربّانی و
مخزن حقایق صمدانی است، صادر نمی‌شود.

آن کس که زکوی آشنایی است داند که متاع ما کجایی است وقتی گفته می‌شود: فلان صنیعی و صنیعی، فلانی صنیع و صنیعه من است مقصود این است که او را برگزیده‌ام و تربیت نموده و پرورش داده‌ام.

... و چون تأمل کنی در این معنایی که گفتیم، روشن می‌شود که این جمله جاری مجرای اصطفاء و اجتباء و اخلاص و استخلاص است؛ یعنی گزینش و انتخاب، آن هم انتخاب بهترین.

و آوردن جمله به صورت جمع بیان‌گر این حقیقت است که خلیفه الله باید منصوب از طرف خدا باشد، همچنان که معصوم بودن جمعی را که صنایع ربنا هستند، اثبات می‌نماید؛ زیرا حق تعالی جز معصوم را برای خود انتخاب نمی‌کند و غیر مصون از لغزش را گزینش نمی‌نماید.

و جمله وَ النَّاسُ صَنَائِعُ لَنَا این معنا را می‌رساند که آنان واسطه‌های فیض میان حق و خلق هستند، آن چنان که جمله إِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا بیان‌گر این حقیقت است که واسطه‌ای میان آنان و حق متعال نیست.^۱

در هر حال این جمله ارتباط خاص و قرب حضراتشان را نسبت به پرودگار سبحان می‌رساند؛ جمعی که گزیده شدگان و تربیت یافتگان خدایند و خلق خدا تربیت یافتگان آنان.

جهت چهارم در این توقیع شریف تثبیت اصل حجّیت از آغاز عالم با استناد به براهین عقلی و نقلی و ابطال ادّعی منکران و شک آوران است.

توضیح مطلب این که: روی سخن در این نامه میمون با جمعی است که تا امامت حضرت عسکری علیه السلام را معتقد بوده و باور دارند، ولی در وجود آن وجود مقدّس دچار شک و تردید شده‌اند، و یا در مقام ردّ و انکار آن حجّت حق برآمده‌اند، و یا به دروغ ادّعی امامت می‌نمایند. حضرت در این توقیع شریف خط بطلان روی هر سه جهت کشیده‌اند.

با اقامه برهان بر لزوم وجود حجّت در هر عصر و زمان، از زمان آدم علیه السلام تا زمان امام یازدهم علیه السلام، شک و انکار ابطال شده است. کیفیت استدلال به این گونه است که لزوم وجود حجّت، مستلزم استمرار وجود حجّت است. این رشته‌ای است که از زمان آدم صلی الله تافته و تابیده شده و منقطع نگردیده و منقطع نخواهد شد. شک و تردید و یا ردّ و انکار وجود حجّت با این استمرار سازش ندارد و ادّعی است نا به جا و حرفی است گزاف و ناروا.

در توقیع شریف، ادّعی مدّعیان دروغین و داعیه‌داران کاذب امامت به آیه شریفه اولی الامر ابطال شده و کوس کذبشان به صدا در آمده؛ زیرا آیه شریفه بیان‌گر این حقیقت است که جامه امامت و کسوت وصایت و خلافت و زیباقبای ولایت مطلقه حقّه الهیه مناسب با قامت کسی است که از همه جهات و تمامی کمالات - به جز مسأله نبوت و رسالت - سنخیت کاملی با رسول حق داشته باشد، تا

همان وجوب طاعت و لزوم فرمان پذیری رسول که از امر «اطیعوا»^۱ استفاده می‌شود، او را هم زیر پوشش بگیرد؛ زیرا امر مستقلی جدای از امر به اطاعت رسول نسبت به اولی الامر ذکر نشده است.

بنابراین اولی الامر جمعی هستند که جا دارد در همه شئون و کمالات - به جز مسأله رسالت - به جای رسول بنشینند و همه آن چه متعلق به اوست به آنان تعلق و پیوند پیدا کند.

بر این اساس مسلماً ظالم آثم، ستمکار و گناه کاری چون جعفر کذاب و یا دگران، صلاحیت این امر را ندارند و غیر از ذوات مقدسه معصومین، ائمه اثنی عشر، هرکس باشد کائناً من کان از گردونه این جمله بیرون است.

خوب است عزیزان برای آشنایی بیشتر به آن چه در توضیح اولی الامر در شرح زیارت جامعه آورده‌ایم، مراجعه نمایند.^۲

تجلی‌گه خود کرد خدا دیده ما را	در این دیده درآیید و ببینید خدا را
خدا در دل سودازدگان است بجوید	مجوید زمین را و مپوید سما را
جم عرش بساطیم و سلیمان اولی الامر	هواگر نشود بنده نشانیم هوا را
طیبیان خداییم و به هر درد دوییم	به جایی که بود درد فرستیم دوا را ^۳

پنجمین جهتی که در این توقیع مبارک باید مورد توجه و عنایت

۱. ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ سورة نسا: ۵۹.

۲. جامعه در حرم ۲۱۷ - ۲۲۳.

۳. دیوان صفای اصفهانی ۱۷۹.

قرار گیرد، یادی است که آن وجود مقدّس از مبارکۀ هستی، حضرت صدّیقه طاهره علیها السلام نموده است.

وَ فِي آيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.

در دختر رسول خدا، برای من - مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف - الگویی پسندیده است.

این جمله با همهٔ اجمال و ابهام و کوتاهی و اختصارش، بیانگر حقایق بسیاری است؛ زیرا جهت اسوه و اقتدا و حیثیت الگویی و پیروی در نامه نیامده. حذف متعلّق بر اساس آن چه در ادب و اصول آمده، دلیل بر عموم و نمودار توسعه و شمول است. نتیجه در توضیح این جمله می‌توان چنین گفت: اقتدای من به گرامی مادرم حضرت زهرا علیها السلام در همهٔ شؤون می‌باشد.

آن وجود مقدّس این جمله را به چه مناسبت در نامه‌اش تضمین نموده؟ اقتدای به حضرت صدّیقه علیها السلام چه خصوصیتی داشته که آن حضرت در جمع همهٔ انبیاء و اوصیاء و حجج و اولیاء، اقتدای به این حجة الله الکبری را که معرفتش اساس و هدف همهٔ امت‌های گذشته بوده^۱ ذکر نموده و از اسوه بودن سایر انبیاء و اولیاء و بقیۀ آباء و اجداد گرامی‌اش نامی به میان نیاورده است؟

آیا از این جهت است که اقتدای به او چون مقام امّیت دارد،

۱. «علی معرفتها دارت القرون الأولى» امالی شیخ طوسی ۹۴۱ مجلس ۳۶ حدیث ۶، بحار الانوار ۱۰۵/۴۳.

اقتدای به همه آنان است؟ یا جهت آخری است؟

با توجه به این که از بزرگان توضیحی در این جمله نیافته‌ایم، به صورت احتمال مطالبی می‌آوریم. امید که دور از آبادی نباشد و چه بسا آبادگری هم داشته باشد.

از ذکر این جمله در این توقیع شریف استفاده می‌کنیم شرایطی کاملاً مشابه شرایط زندگی حضرت صدیقه علیها السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش برای آن وجود مقدس بعد از فقدان باب و الاتبارش، حضرت عسکری علیه السلام پیش آمده که موجب شده حضرتش این جمله را مرقوم دارند که به عنوان نمونه بعضی از آنها را می‌آوریم.

پس از شهادت امام یازدهم علیه السلام درخیمان حکومتی به خانه آن وجود مقدس حمله بردند و در مقام تفتیش و اذیت و آزار اهل خانه برآمدند، به این امید که به آن جان جانان دست یابند و به زندگی‌اش خاتمه بخشند. آن گونه که پس از شهادت پیامبر اکرم به بیت الشرف و حجره طاهره حمله برده، در مقام اذیت و آزار و جسارت و اهانت به اهل خانه که اهل البیت بودند، برآمدند، و چه بسا برای رسیدن به مقاصد شوم خود، ابایی هم از قتل و کشتن آنان نداشتند.

دینوری، کهن مورخ عامه، متوفای ۲۷۶ در اثر معروفش الامامة و السياسة جمله‌ای آورده که مؤید، بلکه مثبت حقیقتی است که آوردیم. وی گوید:

فَدَعَا بِالْحَطَبِ وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ، لَتَخْرُجَنَّ أَوْ
لَأُحْرِقَنَّهَا عَلَى مَنْ فِيهَا.

قَالَ لَهُ: يَا أَبَا حَنْصِ، إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ. فَقَالَ: وَإِنْ...^۱
عمر هیزم طلب کرد و گفت: به حق آن کسی که جان عمر به
دست اوست، یا از خانه در می آید یا خانه را با هر که در آن است
آتش می زنم. به او گفته شد: ای اباحفص، همانا در این خانه
فاطمه است. گفت: و اگر چه فاطمه در خانه باشد.

همچنین شهرستانی در الملل و النحل از نظام معتزلی چنین آورده

است:

إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْيَتِّعَةِ حَتَّى أَلْقَتِ الْجَنِينَ مِنْ
بَطْنِهَا، وَكَانَ يَصِيحُ: أَخْرِقُوا دَارَهَا يَمُنْ فِيهَا، وَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ
غَيْرُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ.^۲

همانا عمر در روز بیعت ضربه‌ای به شکم فاطمه [سلام الله
علیها] زد و در اثر آن فاطمه جنینش را سقط نمود، و پیوسته عمر
فریاد می زد: خانه را با هر که در آن است، آتش بزنید، و حال آن
که در خانه غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین [سلام الله
علیهم اجمعین] دیگری نبود.

و سرانجام در این گیر و دار و حمله و هجومه موجبات سقط جنین
آن بانوی عظمی را فراهم آوردند و محسنش را کشتند.

۱. الامامة و السياسة ۱۲.

۲. الملل و النحل ۵۷/۱.

وَ ضَرَبَتْ فَاطِمَةَ وَ أَلْقَتْ جَنِيناً اسْمُهُ مُحَمَّدٌ.^۱

فاطمه [سلام الله علیها] مورد ضرب قرار گرفت و جنینش که نامش محسن بود، سقط گردید.

گوهری سنگین‌بها از ابر گوهریار ریخت

کز غم جان سوز او خون از در و دیوار ریخت

شاخه طوبی مثالی را ز آسیب خسان

آفتی آمد که یک سر هم بر و هم بار ریخت^۲

از جمله پس از شهادت امام یازدهم علیه السلام میراث آن وجود مقدّس را تصاحب نموده و وارث حقیقی را از آن محروم نمودند. آن گونه که با دختر گرامی پیامبر اکرم هم، چنین روشی پیش گرفتند تا به مقاصد شوم خود بهتر و سریع‌تر برسند و آن بانوی عظمی را از ارث پدر و سایر حقوقش محروم داشتند. تا آن جا که آن خاتون سرا پرده اعزاز و بزرگ بانوی حجله راز برای احقاق حق ناگریز به مسجد آمد و به ایراد خطبه پرداخت و کوس رسوایی غاصبان را به صدا درآورد و فرمود:

يَابْنَ أَبِي قُحَافَةَ، أَيْ كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثُ أَبِي؟ لَقَدْ
جِئْتُ شَيْئاً فَرِيئاً. أَفَعَلِي عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ

۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ۴۰۳.

۲. دیوان مفتقر ۱۹۰.

ظهورِ کُم؟...^۱

ای پسر ابی قحافه، آیا در کتاب خدا آمده که تو از پدرت ارث
ببری ولی من از پدرم ارث نبرم؟ هرآینه امری بس شگفت
آورده‌ای و دروغ و افتراء بسته‌ای. آیا عمداً و آگاهانه کتاب خدا را
رها کرده و پشت سر انداخته‌اید؟...

و سپس در مقام ملامت انصار برآمده چنین فرمود:

إيها بني قيلة! أنضمُّ ثراث أبي و أنتم بمراي مني و مسمع و
مُتدئ و مَجْمَع... و أنتم موصوفون بالكفاح معروفون بالخير و
الصَّلاح...^۲

وای بر شما! چه می‌کنید ای فرزندان قیله! - ای انصار که
مادربزرگتان زنی به نام قیله بوده - آیا من از ارث پدرم محروم
گردم و حال آن که شما آن چه را که با من می‌شود، می‌بینید و
می‌شنوید، این در حالی است که به شجاعت معروف و به خیر و
صلاح موصوفید.

و چه زیبا شاعر و ماح این خاندان، مرحوم اُزری در چکامه
هائیه‌اش این واقعه هایل و داهیه عظیم را تضمین نموده:

أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ بِنْتِ نَبِيٍّ عَنِ مَوَارِيثِهِ أَبُوهَا زَوَاهَا

۱. بحار الانوار ۲۹/۲۲۶.

۲. بحار الانوار ۲۹/۲۲۸.

كَيْفَ يَزُوِي عَنِّي تُرَائِي عَتِيْقُ بِأَحَادِيثٍ مِّنْ لَّنُّهُ افْتَرَاهَا^۱

ای مردم کدام دختر پیامبری بوده که پدرش او را از ارثش محروم نموده؟

چه گونه ابوبکر میراث مرا با احادیث جعلی اش، از من منع می کند؟

در توضیح این توقیع شریف به همین پنج جهت بسنده می کنیم و از حق تعالی ظهور موفور السرور آن فرزندی را که در تحمّل مصایب به مادر اقتدا نموده، مسألت می نماییم. باشد که آن پسر بیاید و انتقام مظلالم مادر مظلومه و سایر مظلومان عالم را بگیرد.

چه زیبا مرحوم مفتقر، حاج شیخ محمد حسین اصفهانی رضوان الله تعالی علیه ارتباط مصائب و مظلالم حضرت صدیقه علیها السلام را با ظهور فرزندش مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف به نظم درآورده است:

لَكِنَّ كَثْرَ الْفُضْلِ لَيْسَ يَنْجِبُزُ إِلَّا بِصَمَامٍ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ
وَلَا يُزِيلُ حُمْرَةَ الْعَيْنِ سِوَى بَيْنِ السُّيُوفِ يَوْمَ يُنْشَرُ اللُّوِي^۲

آری، شکست پهلو التیام نمی پذیرد، مگر با شمشیر آن عزیز با اقتدار و توان.

و سرخی چشم را برطرف نمی کند مگر سفیدی و برق شمشیرها در آن روز که پرچم فتح و ظفر باز شود.

۱. ریاحین الشریعة ۳۳۳/۱.

۲. الأنوار القدسیة ۳۶.

برک دوم

پاسخ نامہ پیر اسحاق

قَالَ اللهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ تَرْكِهِ الصَّلَاةَ الْفَرِضَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا

از دیگر توقیعاتی که از آن ناحیه سامیه شرف صدور یافته و مناسب و مرتبط با مطالب این دفتر است، توقیعی است که آن وجود مقدّس در پاسخ نامه جناب احمد بن اسحاق قمی مرقوم فرموده‌اند.

احمد بن اسحاق گوید: بعضی از اصحاب نزد من آمدند و گفتند: جعفر بن علی - جعفر کذاب - نامه‌ای به آنان نوشته و در مقام معرفی خود برآمده و خود را قائم مقام و خلیفه و جانشین پدرش شناسانده است و از آگاهی‌اش به حلال و حرام و علوم مورد نیاز مردم دم زده. من وقتی نامه را خواندم رقعهای به ناحیه مقدّسه حضرت صاحب الزمان [علیه السلام] نوشتم و نامه جعفر را هم در میان آن قرار دادم. جواب نامه از آن ناحیه سامیه این چنین شرف صدور یافت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نامه تو که خدا تو را باقی بدارد، با نامه‌ای که در آن نهاده بودی، رسید و با همه اختلاف الفاظ و تکرار خطا در آن نامه، به تمام مضامین آن احاطه یافتیم که اگر خودت در آن نامه تدبّر می‌کردی به بعضی آن چه ما بر آن واقف شدیم واقف می‌شدی و

اطلاع پیدا می‌کردی.

خدای ربّ العالمین لا شریک له را حمد می‌کنیم بر احسانش نسبت به ما و فضل و کرمش در حقّ ما.

حقّ تعالیٰ جز پابرجایی حقّ و نابودی باطل نمی‌خواهد، و او گواه و شاهد من است بر آن چه ذکر می‌کنم، و ولیّ و حاکم بر شماست به آن چه می‌گویم، آن گاه که در آن روزی که شکی در آن نیست - یعنی روز قیامت - گرد هم آییم و حقّ تعالیٰ در مقام پرسش از ما در آن چه اختلاف داریم برآید.

همانا خداوند نه برای نویسنده آن نامه و نه برای کسی که نامه به او نوشته شده و نه بر تو و نه بر هیچ یک از خلق، امامت واجب و رهبری لازم و اطاعت و فرمان‌پذیری و ذمه و پیمان و عهد و بیعت کسی را قرار نداده، و به زودی برای شما مطالبی بیان می‌کنم که به آن اکتفا نموده [و حقیقت روشن شود] این شاء الله. ای احمد که خداوند تو را مشمول رحمتش بدارد - به هوش باش و بدان - همانا حقّ تعالیٰ خلق را عبث نیافریده و آنان را مهمل و بی‌هدف قرار نداده بلکه به قدرت خود آنان را خلق نموده و چشم و گوش و دل و مغز برای آنان قرار داده - حواس ظاهری و باطنی و آن چه موجب دید و درک است ارزانی داشته - سپس پیامبران علیهم‌السلام را به عنوان مبشر و مُنذِر، نوید بخش و بیم‌ده به سوی آنان فرستاده است.

انبیا و رسل خلق را به اطاعت حقّ امر نموده و از معصیت و نافرمانی‌اش نهی کرده و باز می‌دارند، و آن چه را نسبت به دین و

خالقشان نمی‌دانند به آنان می‌شناسانند و بر آنان کتاب [آسمانی که متضمّن دستورات و قوانین است] فرو فرستاده و به خاطر فضیلتی که داشتند، فرشتگان را هم به سوی آنان گسیل داشت و دلایل ظاهر و براهین باهره و آیات غالبه - معجزات و کرامات، حجّت‌ها و برهان‌ها و آیات و نشانه‌هایی که آنان را بر منکرانشان غلبه بخشد - به آنان ارزانی داشته است.

بر بعضی آنان آتش را سرد و سلامت قرار داده و او را به عنوان خلیل خود برگزید - چون ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام. و در مقام تکلیف و سخن‌گویی با بعضی آنان برآمده و عصای او را ثعبان و اژدها قرار داد - چون موسای کلیم علی نبینا و آله و علیه السلام.

و به بعضی آنان توان زنده کردن مردگان و شفا بخشیدن کوران و پیسان را به اذن الله مرحمت نمود - چون عیسی مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام.

و منطق طیر و آگاهی به زبان حیوانات و بهره‌مندی از همهٔ هستی را - سلطنت بر همهٔ انسان‌ها، جنیان، باد و... - به بعضی آنان عنایت فرمود - چون سلیمان و داوود علی نبینا و آله و علیهما السلام.

سپس پیامبر خاتم حضرت محمد ﷺ را به عنوان رحمت برای عالمیان و جهانیان به رسالت مبعوث نمود، و به وسیلهٔ او نعمتش را بر خلق تمام کرد و رشتهٔ نبوت و منصب پیامبری را به او خاتمه بخشید و او را به عنوان رسول بر همهٔ مردم فرستاد و

مبعوث گردانید، و صدق و راستی و صحت و درستی او را آشکار نمود و آیات او را روشن و ظاهر ساخت.

سپس - بعد از انقضاء دوران رسالت و اتمام مسؤلیت نبوت - او را حمید و سعید از این سرا برد و مردم به فقدان او مبتلا شدند و امر هدایت و راهبری را پس از او برای برادر و پسر عم و وصی و وارثش، علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد و پس از این مقام وصایت و جانشینی را به فرزندانش یکی بعد از دیگری واگذار نمود.

حق تعالی دینش را به وسیله آنان احیاء نموده و برپاداشته، و نورش را به واسطه آنان [برای بندگان] به اتمام رسانده و میان آنان و سایر برادران و بنی اعمام و خویشانشان فرقی آشکار و تفاوتی بین و ظاهر قرار داده که به وسیله آن، حجت از محجوج و امام از مأموم شناخته شده و متمایز گردد - تا خویشان و بستگان در مقام ادعای امامت برنیایند و داعیه حجیت در سر نپرورانند.

آری، آنان را معصوم از گناه قرار داد و از عیوب و عاهات بری ساخت و از همه آلودگی‌ها پاک و منزّه گردانید و از لغزش و اشتباه مصون و محفوظ داشت. همچنین آنان را خزانه‌داران علمش و جایگاه امن ودیعه حکمتش و محل اسرار و حقایق مکتومش قرار داد و با دلایل و معجزات و براهین و کرامات آنان را تأیید نمود که اگر چنین نبود - و حضرات معصومین علیهم السلام و امامان و پیشوایان و اوصیاء و جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین

امتیازات و خصایصی نداشتند - همه مردم با یکدیگر برابر بودند و هر کسی ادعای مقام خدایی - مقام ولایت و امامت - می نمود و حق از باطل شناخته نمی شد و عالم از جاهل متمایز نمی گردید - معلوم نمی شد ادعای چه کسی با صدق و حقیقت مقرون است و داعیه چه کسی کذب و باطل است.

همانا این باطل گرای تهمت زن بر خدا - جعفر کذاب - ادعای دروغین دارد، و نمی دانم چرا و چه گونه - در سایه چه کمالی - امید به تحقق هدفش دارد و دل بسته پذیرش ادعایش می باشد؟ - برای این که مردم ادعای او را بپذیرند چه دلیل و برهانی اقامه می کند و چه فضل و کمالی را عرضه می دارد، بی مایه که فطیر است، چه مایه ای دارد؟ - آیا به فقه و بصیرت و بینش و اطلاعی که در دین خدا دارد [ادعای امامت می نماید؟] به خدا سوگند، حلال را از حرام تمیز نمی دهد و میان خطا و صواب و درست و نادرست فرق نمی گذارد.

یا به علمی که دارد [داعیه دار امامت شده است؟] او که حق و باطل را نمی شناسد و محکم و متشابه را نمی فهمد و حد نماز - آداب و شرایط نماز - را نمی داند و وقت صلاة را نمی شناسد.

یا به ورع و پاکدامنی و تقوایش در دین [این مقام را ادعا کرده است؟] خدا گواه است و شاهد که چهل روز نماز واجبش را ترک نموده و گمان می کرده از این راه به شعبده راه پیدا می کند که شاید خبر آن به شما رسیده باشد. این ظرفهای مسکرات - خمرهای شراب - اوست که ظاهر و آشکار است و آثار عصیان و

نافرمانی او نسبت به حق تعالی مشهود و پابرجاست. یا [داعیه امامتش مستند] به آیه و نشانه‌ای است؟ پس آن را بیاورد. یا به به حجّت و برهانی؟ پس آن را اقامه نماید. یا به دلیلی است که دارد؟ پس آن را ذکر نماید. تا در آن‌ها بنگریم و صحت و بطلان سخنش را بدانیم. و چون هیچ کدام از این‌ها که باید داشته باشد، ندارد، و همه آن چه گفتیم که نباید داشته باشد، دارد پس بدون هیچ تردیدی ادعایش باطل و کذب محض است. سپس آن وجود مقدّس شش آیه از اول سوره احقاف را که گواه رقیمة کریمه و شاهد حقایق مکتوب‌شان بوده، مرقوم داشته و چنین ادامه داده‌اند:

خدا توفیقت دهد و موفقیت بدارد. از این ظالم - جعفر کذاب - آن چه را برای تو ذکر کردم مسألت کن و بخواه، و او را بیازمای و امتحان کن و از او سؤال کن تا آیه‌ای از کتاب خدا را برای تو تفسیر نماید، یا از نماز واجبی بپرس تا حدود و شرایطش را بیان دارد و چه آن در آن، لازم و واجب است بازگو نماید، تا حال و وضع او و قدر و موقعیت او را بدانی و ارزش و اعتبارش را بازشناسی و عیب و علت و نقص و کاستی‌اش برای تو آشکار گردد، و خداوند در این امر حساب‌برس و جزا دهنده کردار زشت اوست.

حق تعالی حق را برای اهل حق حفظ نماید و در مقر و جایگاه خودش مستقر و پابرجا سازد. خدای عزّ و جلّ ابا دارد و

نمی‌خواهد که بعد از حضرت مجتبی و سیدالشهداء علیهما السلام امامت در دو برادر قرار بگیرد - و دو برادر یکی پس از دیگری به امامت برسند آن گونه که جعفر ادعا می‌کند که بعد از برادرش حضرت عسکری علیه السلام امام است - و اگر خداوند به ما رخصت در گفتار و اذن در سخن دهد هرآینه حق ظاهر و آشکار می‌گردد و باطل مضمحل و نابود می‌شود و برای شما پرده برداشته شده و حقیقت منکشف و هویدا خواهد شد. من برای کفایت امرم فقط به خدا توجه کرده و امیدوارم، و صنع جمیل و کردار پسندیده و زیبا و ولایت و سرپرستی او را جوایم، و خدا برای ما بس است و خوب و کیلی است و درود خدا بر محمد و آل محمد باد.

وَإِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَجَمِيلِ الصَّنْعِ وَالْوِلَايَةِ، وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ^۱

این تویح شریف بیان‌گر وضع زمان و روزگار غیبت صغری و مظلومیت آن جان جانان و کثرت شک و شبهات و تدلیسات و تمویهات و راهزنی‌ها و فکر ربایی‌ها از ناحیه مدعیان دروغین است که دام خود را حتی برای صید سران و سردمداران و بزرگان شیعه هم پهن کرده بودند، و بهترین کارنامه و شناسنامه برای مدعیان راستین و داعیه‌داران دروغین در امر امامت است، و جامع‌ترین معرّف برای جعفر که در آن روزگار مصداق مدعی دروغین بوده و به کذاب ملقب گردیده.

۱. غیبت شیخ طوسی ۱۷۴، احتجاج ۲/۲۷۹، بحار الانوار ۵۳/۱۹۳.

هر چند در پیش نویس این دفتر شرح و توضیحی برای این توقیع
 نیاورده بودیم ولی در موقع بازنویسی جهاتی موجب شد که نگرش
 اجمالی به آن داشته و به چند نکته که از آن استفاده می شود، اشاره ای
 داشته باشیم.

در این توقیع که چونان توقیع گذشته از ذخایر مکتوباتی است که
 از آن ناحیه سامیه شرف صدور یافته، به چند جهت عنایت و توجه
 بیشتری شده است.

جهت نخست این که پس از مسأله نص و تعیین امام و حجّت از
 ناحیه حق به وسیله پیامبر اکرم، هشت ملاک و محور در توقیع شریف
 آمده است:

عصمت از ذنوب، برائت از عیوب، طهارت از آلودگی، منزّه بودن
 از اشتباه، خزانة داری علم خدا، امانت داری حکمت حق، جایگاه سرّ
 الله قرار گرفتن و سرانجام مؤید بودن به دلایل و براهین و معجزات و
 کرامات.

برگشت این هشت کمال به سه امر عصمت مطلق، علم مطلق و
 دلایل مطلقه است.

با این شاخصه ها کاملاً مرز امام و حجّت و صاحب مقام ولایت
 و وصایت روشن می شود و ابهام و ابهام برای کسی باقی نمی ماند.
 خوب است عزیزان به آن چه در شرح این کمالات در کتاب جامعه در
 حرم آورده ایم، مراجعه نمایند.

جهت دوم معرفی مدعی دروغین است که به بهترین وجهی آن
 وجود مقدّس کذب او را بر ملا ساخته و موجبات رفع شبهه را فراهم

آورده و با عرضه آزمون، راه را برای تشخیص حق و باطل و تمییز آنها از یکدیگر شناسانده است.

خود این جملات و فقرات از سوی بیانگر مظلومیت آن وجود مقدس است که جمعی در مقام انکار وجود، یا انکار امامت آن جان جانان برآیند و چونان جعفری را به جای او امام بشناسند. شاید از این جهت هیچ کدام از آباء گرامی اش به چنین وضعی مبتلا نبوده اند که از ناحیه دوستان و شیعیان و آنان که معتقد به امامت این خاندان هستند، کسی چون جعفر را با چنین نقایص و رذایلی که در توفیق آمده، به جای حضراتشان امام بشناسند.

معلوم است مقابله و مبادله و جا به جایی که از ناحیه دشمنان اعمال می شود و مظاهر کفر و نفاق را به جای حقیقت دین و ایمان می نمایانند، مورد نظر و گفتگو نیست.

جهت سوم که بیشترین عنایت ما در شرح و توضیح اجمالی این توفیق شریف به آن جهت است، این است که آن وجود مقدس خدا را شاهد می گیرد که این مدعی دروغین امامت چهل روز نماز واجبش را ترک نموده به این خیال که به شعبده راه یابد و توان آوردن کارهای سحرگونه پیدا کند و موجبات گول زدن مردم و اغوای خلق را فراهم آورد.

شاید برای بسیاری از خوانندگان این آثار پذیرش این جمله دشوار آید و یا بر فرض قبول، هضمش سخت و سنگین باشد که کسی برای رسیدن به مقامی نماز واجبش را ترک کند. و شاید همین جهت موجب شده آن حضرت اظهارشان را با شهادت حق تعالی و گواهی

پروردگار قرین سازند تا رفع استبعاد شود و مطلب مورد پذیرش و قبول قرار گیرد.

نکته‌ای که در این جمله برای همه ما آموزنده است و باید با دقت و تأمل بیشتری به آن بنگریم این است که به مجرد این که از کسی چیزی دیدیم، خارق عادت و کشف و کراماتی مشاهده نمودیم، به امر غریب و کار عجیبی از او برخورداریم، آن را دلیل خوبی او، نشانه قداست و صداقت او، گواه ولیّ الله بودن او نشمریم و به حساب نیاوریم. چه بسا آن چه از او دیده‌ایم منشأ رحمانی نداشته و در سایه اطاعت و بندگی و فرمان‌پذیری حق به آن دست نیافته، بلکه به واسطه اطاعت شیطان و ترک بندگی رحمان به آن امر رسیده است.

نمی‌خواهیم بگوییم همه آنان که چنانند چنین هستند. نه. در گوشه و کنار بسیار بوده و هستند علمای ربّانی و عارفان راستین، نه اسمی و اصطلاحی، افراد مطیع و مُنقاد حق تعالی که در مرز دین و شریعت و حلال و حرام زندگی کرده و در سایه اطاعت پروردگار به کمالی رسیده‌اند. حتی ممکن است حمال و باربری چنین باشد که گفته‌اند:

روزی باربری از خیابانی می‌گذشت. بچه‌ای از طبقه بالای ساختمان پایین افتاد. مادر سراسیمه و مردم متحیر، ناگهان این حمال دستش را میان هوا بلند کرد و به بچه گفت: بایست! بچه ایستاد، او را در آغوش گرفت و آهسته به زمین گذارد. مردم دورش جمع شدند: تو که هستی؟ موسایی، عیسایی، مستجاب الدعوه‌ای؟ گفت: نه. باربر و حمالی بیش نیستم، ولی یک عمر هر چه خدا گفت به حرفش گوش

دادم. یک دفعه هم من گفتم، خدا گوش به حرف من داد.
تحقق این جریان را هم در تهران و هم در تبریز افراد مورد وثوق
برای من نقل کرده‌اند. باری، منکر اصل مطلب نیستیم، ولی می‌گوییم:
کلّ مطلب هم درست نیست که هر کس کاری کرد معلوم شود کسی
است. نه. چنین چیزی نیست.

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر طرف کله کج نهاد و تند نشست

کلاه‌داری و آیین سروری داند

هزار نکتهٔ باریک‌تر ز مو این جاست

نه هر که سر بترشد قلندری داند

غلام همت آن رند عافیت‌سوزم

که در گداصفتی کیمیاگری داند

در آب دیدهٔ خود غرقه‌ام بگو چه کنم؟

که در محیط نه هر کس شناوری داند^۱

بلکه چه بسا مواردی که منشأ غیر رحمانی دارد، بیشتر باشد. در
همین عاصمة الملک و پایتخت، افراد مورد اعتمادی خبر از ترک نماز
نسبت به بعض داعیه داران که جمعی را صید دام خود کرده‌اند، داده‌اند.
در هر حال حجّت حق در این توقیع شریف از ترک نماز چهل

روزه عمّش، جعفر برای رسیدن به شعبده خبر می‌دهد. از دگران چه انتظاری دارید؟ سادگی هم حدی دارد و گول خوردن هم مرزی. تاکی و چند؟

در عصر غیبت، فقیه عادل بیاییم و احکام دین را از او بگیریم. به این و آن، کاری نداشته باشیم. کسی چیزی دارد حلال خودش باد، اگر حلال است. اگر هم حرام است حرام خودش باد. آنان که از طریق بندگی به جایی رسیده‌اند، نوعاً در مقام گفتن بر نمی‌آیند و مهر صمت و خموشی به لب نهاده‌اند و پیوسته در بیم و هراس زندگی می‌کنند.

بر لبش قفل است و در دل رازها	لب خموش و دل پر از آوازا
عارفان که جام حق نوشیده‌اند	رازها دانسته و پوشیده‌اند
هرکه را اسرار حق آموختند	مهر کردند و دهانش دوختند ^۱

در هر حال به رسم نصیح و خیرخواهی عزیزان، به خصوص جوانان و نوجوانان این سطور را رقم زدم؛ آنان که بیشتر صید دام چنین عناصری می‌گردند و گرفتار چنین شیادانی می‌شوند و پس از مدتی با سرخوردگی و از دست دادن بسیاری از سرمایه‌ها، چه بسا به مرز عزلت و انزوا و یا انکار مسلمات دچار می‌شوند. خوب است در همهٔ مسایل به خصوص این گونه امور، از عجله و شتاب و غلبهٔ عواطف و احساسات پرهیزیم و با ارباب دانش و بینش و صاحبان فقه و علم به

مشورت بنشینیم و از تجربه دیگران درس بگیریم.
قبل از پایان یافتن این برگ نکاتی را نسبت به این توقیع شریف
متذکر می شویم.

نخست آن که شیوه نگارش این رقیمة کریمه و ترقیم این توقیع
میمون خصوصیتی دارد متفاوت با سایر توقیعات. معمول نامه های
ناحیه مقدسه با جملات کوتاه و مختصر در پاسخ مسائل و بیان مطالب
می باشد. اما در این مبارک نامه آن وجود مقدس به تفصیل پرداخته و
در مقام اقامه برهان و استدلال برآمده و همانند خطیبی که در مقام
ایراد خطابه نسبت به امر بسیار مهمی بر می آید و داد سخن می دهد،
این توقیع چنین حال و هوایی پیدا کرده است و آدمی را به یاد خطبات
جد امجدش، امیرالمؤمنین علیه السلام می اندازد.

این سبک و روش که با این خصوصیات در توقیعات بی سابقه و یا
کم سابقه است، بیانگر اهمیت مطلب است و می فهمیم که آن چه
جناب احمد بن اسحاق در نامه اش از آن جان جانان پرسیده، در آن
روز بسیار مورد ابتلا بوده و به صورت شبهه ای فراگیر مطرح بوده
است که آن وجود مقدس با این تفصیل در مقام رد آن برآمده و اقامه
برهان و دلیل نموده است.

نکته دیگری که در این توقیع مبارک حائز اهمیت بیشتری است،
ملاک و میزانی است که آن وجود مقدس برای شناخت مدعیان
دروغین به دست داده و می تواند در همه زمان ها کاربرد داشته باشد، و
آن این که نوعاً چنین عناصری آسمان و ریسمان را به هم می بافند و به
خیال خود از مطالب بلند و مسایل بالایی دم می زنند، ولی وقتی از آنان

از حلال و حرام مورد ابتلا سؤال شود چون حمار در وَحَل می مانند و ضروریات امور دینی مورد نیاز خود و دیگران را نمی شناسند.

این در بُعد علمی. اما در بُعد عملی در حالی که داعیه دار ترک مکروهات و انجام بسیاری از نوافل و مستحبات هستند، تارک کثیری از واجبات بوده و مرتکب بسیاری از محرمات می باشند و برای اغوای خلق محمل هایی برای رفتار و کردار و افعال و تروک خود می تراشند و عذرهای بدتر از گناه می آورند و چه بسا در مقام جسارت و اهانت به فقهای بزرگ و آگاهان به احکام و دستورات دین برمی آیند و آنان را قشری و ظاهری و اهل لفظ و مجاز می خوانند و خود را صاحبان لب و مغز و باطن و حقیقت معرفی می نمایند.

بسیاری از نفوس ضعیفه هم گول این حرف ها را خورده و دنبال رو آنان می گردند.

حق تعالی به همه ما بصیرت ارزانی دارد و تفقه و بینش مرحمت فرماید تا سره را از ناسره باز شناسیم و حق را از باطل تمییز دهیم. باید پیوسته ظهور آن مظهر همه حقایق را از حق تعالی مسئلت داریم تا بیاید و خط بطلان بر همه اباطیل که چه بسا صورت حق به خود گرفته، بکشد و حق را محور قرار دهد. با نقل چند بیت از مسقط نغز شمس از این برگ بگذریم.

امروز در این غوغا مولای خلائق اوست

حلال مشکل اوست کشف حقایق اوست

بر نیروی هر ملت هم غالب و فایق اوست
بسینای مصالح اوست دانسای دقایق اوست
بر دولت او ختم است آیین جهان‌داری
او بر حق و هر دعوی با حضرت او هیچ است
هر قدرت و هر نیرو در قدرت او هیچ است
این عالم و ما فیها با همت او هیچ است
هر افسر و هر اورنگ با شوکت او هیچ است
روزی که جهان گیرد با صولت قهاری
از فرقت روی تو دل‌ها به خدا خون شد
سر رشته عمر ما از کف شد و بیرون شد
بازا که دل خلق دیوانه و مجنون شد
بازا که ستمکاری در کسوت قانون شد
بازا که بسی گرم است بازار دل‌آزاری
بازا که زمین خالی است از عاقل و فرزانه
بازا که به دین آمیخت یک سلسله افسانه
بازا که شمار خلق شد مطرب و میخانه
بازا که عدوی ماست هم کاسه و پیمانه
بازا که عزیزان راست پیش همه کس خواری^۱

برگ سوم

حکمت غیبت

وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ
إِذَا غُيِّبَتْهَا عَنِ الْإِبْصَارِ السَّحَابُ

دل وصل تو می خواهد و دل خواست همین است
چیزی که مرا از تو تمناست همین است
ما از دو جهان چشم به رخسار تو داریم
کان قبله که منظور نظرهاست همین است

دیوان خیالی بخارایی ۴۸

از دیگر توقیعاتی که در روزگار غیبت صغری شرف صدور یافته و متضمن نکات ارزنده و آموزنده‌ای است، توقیعی است که در پاسخ نامه اسحاق بن یعقوب از آن ناحیه سامیه رسیده است. اسحاق گوید:

از محمد بن عثمان رضی الله عنه - دومین سفیر ناحیه مقدسه - خواستم که نامه مرا به حضرتش برساند و در آن نامه مسائلی که برایم مشکل شده بود، پرسیده بودم. جواب نامه به خط مولای ما، حضرت صاحب الدار علیه السلام به دست من رسید که چنین مرقوم فرموده بودند.

قبل از این که متن توقیع شریف را بیاوریم، قدری در همین جملات بیندیشیم و به حسرت و فسوس بنشینیم. در عصر غیبت صغری می‌زیستند و مشکلات خود را به وسیله نامه به محضر باهر النورش عرضه می‌داشتند و به افتخار جواب نایل می‌آمدند. این دو تعبیری که در این جملات آمده، بسیار دلربایی و دلبری دارد:

فَوَرَدَ التَّوْقِيعُ بِحَظِّ مَوْلَانَا.

جواب نامه به خط مولای ما آمد.

آری، خطّ مولای ما! شما بر خود بیالید و بر ما فخر بفروشید و مباحثات کنید که جواب نامه به خطّ مولاتان به دستتان رسیده است. ما که از این فیض هم محرومیم و لیاقت دیدار و زیارت خطّ مولا را هم نداریم. نکند خدای نکرده در خطّ مولا نیستیم که از خطّش محرومیم؟!

گاهی بزرگی پاسخ نامه کسی یا جواب تلگراف و پیام کسی را می‌دهد. او آن جواب را به همه نشان می‌دهد، به همه می‌گوید: آقا جواب نامه مرا داده است، و به آن فخر و مباحثات می‌کند. چه کرده‌ایم که از فیض دست خطّ آن آقای هستی و مولای کلّ فی الكلّ محروم هستیم؟

تعبیر دیگری که در این جمله آمده، توصیف آن وجود مقدّس به عنوان صاحب الدار است؛ صاحب خانه جواب داده!

آری، صاحب الدار. ولی آن چه سهم ماست دارهایی است که صاحبش را نمی‌بیند و هر داری را غاصبی به اسم صاحب به خود اختصاص داده و خانه از صاحب اصلی‌اش خالی مانده. چه زیبا شاهر جاهر^۱ و ماح شهیر این خاندان، جناب دعبل بن علی بن رزین خزاعی در قصیده تائیه‌اش که در محضر حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء خوانده، این معنی را آورده است:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ وَ مَنَزِلُ وَحْيٍ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ

۱. تعبیری است از صاحب الغدير در مورد شعرائی که بی پروا به مدح گویی و منقبت سرایی خاندان رسالت عليه السلام می‌پرداختند.

دِيَارُ عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ جَعْفَرٍ وَ حَمْزَةَ وَ الشَّجَادِ ذِي الثَّقَاتِ
 مَنَازِلُ جِبْرِيلُ الْأَمِينُ يَجِلُّهَا مِنْ اللَّهِ بِالتَّسْلِيمِ وَ الْبَرَكَاتِ
 مَنَازِلُ وَحْيِ اللَّهِ مَعِينٌ عَلَيْهِ سَبِيلُ رَشَادٍ وَاضِحِ الطَّرِيقَاتِ
 دِيَارُ عَفَاها جَوْرُ كُلِّ مُنَابِدٍ وَ لَمْ تَعْفُ لِأَيَّامٍ وَ السَّنَوَاتِ

آن خانه‌ها محلّ درس گفتن آیه‌ای چند بود که اهل بیت رسالت در آن‌ها تفسیر آیات می‌فرمودند و اکنون به سبب جور مخالفان خالی شده‌اند از تلاوت قرآن. چه، جای تفسیر آن و محلّ نزول وحی الهی بود و اکنون عرصه‌های آن از عبادت و هدایت خالی و بیابان و ویران شده است.

خانه‌های علی بن ابی‌طالب و حسین و جعفر طیّار و حمزه سیدالشهداء و حضرت امام زین العابدین که بسیار سجده کننده بود...

آن دیار محلّ نزول جبریل بود که امین است بر وحی خدا و حلول می‌کرد در آن خانه‌ها از جانب حق تعالی به رسانیدن وحی به سلام کردن و برکت‌ها.

آن خانه‌ها بودند محلّ نزول وحی خدا و معدن علم او و راه صلاحی که راه‌های آن واضح و ظاهر است.

خانه‌ای چند است که اثر آن‌ها را برطرف کرده است ستم هر دشمنی که در مقام محاربه باشد و علانیه عداوت کند، و محو و خراب نشده است از گذشتن روزها و سال‌های بسیار.^۱

آری، صاحبی است که هرچه متعلق به اوست، در اختیار دگران قرار گرفته. چه می‌شود که چنین فیض عظیمی هم نصیب ما گردد و این همای سعادت بر تارک ما هم بنشیند و ما هم به صاحب خود برسیم. آخر ما هم صاحبی داریم. همان آقای صاحب الدار، همان آقای صاحب الامر، همان آقای صاحب العصر، همان آقای صاحب الزمان، همان صاحب مطلق، صاحب ما هم هست.

بارالها، ما را به صاحبمان و صاحبمان را به ما برسان! بس است بی صاحبی! سخت است بی امامی! و دشوار است بی پدری!

سخت است کنون که آزمودم	من بی پدری ندیده بودم
فریادرسی نه جز تو بر یاد	فریاد که دورم از تو فریاد
من خود خجلم ز کرده خویش	سرکوفت دوری ام مکن بیش
یک درد نه، با هزار دردم ^۱	آه ای پدر آه از آن چه کردم

مدتی بود حاشیه نرفته بودم. نمی‌دانم این نیمه شب چه شد که باز به حاشیه پرداختم که در حاشیه‌ها حاشیه‌هاست، و در کنج‌ها گنج‌ها، و در گوشه‌ها توشه‌ها و در کنارها گوهرهاست.

راستی بی صاحبی بد دردی است! آن هم چنین صاحبی که به اذن حق، صاحب هستی است. چون ما را بی صاحب می‌بینند همه خیال تصاحبمان را در سر می‌پروانند. برای بچه یتیم همه پدری می‌کنند. هر چه فریاد بزند: من این صاحب‌ها را نمی‌خواهم، من صاحب خود را

می خواهم! من این پدرها را نمی شناسم، من پدر خودم را می خواهم! به خرج کسی نمی رود تا هر چه دارد از او بگیرند. وقتی مستأصل و بیچاره شد و دستش از همه جا کوتاه و فریاد بر آورد: **أَيْنَ صَاحِبِ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرِ رَايَةِ الْهُدَى**^۱، باشد که خدا صاحبش را به او برساند.

باری، صحبت قبل از حاشیه در این بود که اسحاق بن یعقوب گفت: جواب نامه به خط مولای ما، صاحب الدار به دست من رسید که چنین مرقوم فرموده بودند:

اما آن چه تو - که خدایت ارشادت نماید و ثبات بخشد - سؤال کردی از امر بعضی از اهل بیت ما و عمو زادگان ما که منکر من شده اند، پس بدان که خدای عز و جل با هیچ کس قرابت و خویشی ندارد، و هر کس در مقام انکار من برآید از من نیست و با من ارتباطی ندارد و راه او راه پسر نوح پیامبر است. و اما مسیر پسر عمویم جعفر و فرزندانش، مسیر برادران حضرت یوسف عليه السلام است...

اما اموال شما را قبول نمی کنیم مگر برای این که پاک و پاکیزه شوید، پس هر کس می خواهد در مقام صله و پیوند با ما برآید و هر کس می خواهد ببرد و قطع نماید؛ زیرا آن چه خداوند به ما ارزانی داشته بهتر است از آن چه به شما بخشیده.

و اما ظهور فرج، پس همانا با خداست - وابسته به اراده و مشیت قاهره اوست - و آنان که وقت تعیین می کنند دروغ می گویند.

و اما قول کسی که می‌پندارد حضرت حسین علیه السلام کشته نشده، کفر و دروغ و گمراهی است.

و اما در پیشامدها و رویدادها، پس به راویان احادیث ما مراجعه نمایید؛ زیرا آنان حجّت من هستند بر شما و من حجّت خدایم بر شما.

در این قسمت حضرت پاسخ سؤالات او را که نسبت به چند نفر از اهل آن زمان بوده، با جواب چند پرسش دیگر مرقوم داشته‌اند. سپس توقیع شریف به این جمله می‌رسد:

وَأَمَّا عَلْتُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوِكُمْ، إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِّطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَ إِنِّي أَخْرَجُ حِينَ أَخْرُجُ وَ لَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِّنَ الطَّوَاعِيتِ فِي عُنُقِي.

اما علت وقوع غیبت - که سؤال کردی پس ابتداء بدان - خدای عزّ و جلّ فرموده است: «ای اهل ایمان، در مقام سؤال از اموری که چون آشکار شود خوش آیند شما نیست، برنیاوید» همانا هیچ کدام از پدران من نبودند جز این که در گردنشان بیعتی از طاغیه و ستمگر عصر و زمانشان بود، ولی من - به اراده و امر حق تعالی غیبت گزیده‌ام که - وقتی ظاهر می‌شوم و قیام و خروج می‌نمایم بیعتی از هیچ طاغی و ظالمی بر گردنم نباشد.

وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا
عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ.

اما بهره‌گیری و انتفاع از من در عصر غیبتم همانند بهره‌مند شدن از خورشید است آن گاه که ابر آن را از دیده‌ها پنهان دارد. و همانا من مایه امن و امان برای اهل زمین هستم آن گونه که ستارگان و نجوم امان اهل آسمانند. پس باب سؤال و در پرسش را در زمینه آن چه به کارتان نمی‌آید ببندید و خود را در مورد دانستن آن چه نسبت به آن، تکلیفی ندارید به زحمت میندازید.

وَ أَكْثَرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ.

و فراوان برای تعجیل فرج دعا کنید که همانا همین فرج شماست.

و سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب، و بر هر کس که پیرو هدایت است.^۱

در این تویع شریف چند جهت لازم به تذکر است. یکی راجع به اموال و حقوق امام علیه السلام که گاهی ممکن است تصور شود من که قسمتی از مالم را به عنوان حق امام علیه السلام خارج می‌کنم، کار مهمی انجام داده و منتی دارم. در حالی که امر کاملاً به عکس است؛ زیرا آن وجود مقدس بر ما منت دارد که با پذیرش بخشی از اموال ما، موجبات پاکی و طهارت بقیه اموال ما را فراهم می‌آورد. آن مالک و

۱. کمال الدین ۴۸۳ باب ۴۵ حدیث ۴، غیبت شیخ طوسی ۱۷۶،

صاحب به اذن صاحب و مالک حقیقی که حق تعالی است، نیازی به اموال ما ندارد، بلکه ما نیازمند پذیرش و قبول او می‌باشیم که بر ما منت گذارد و آن چه از حقوق او که در اموال ماست و به او تقدیم می‌داریم، بپذیرد.

آخر مگر نه این است که این مال مال حجّت الله است و متعلق به صاحب الدار؟

به همین جهت باید همواره این اعطا و پرداخت با ادب و آداب و احترام و اکرام و قصد تقرب به حق و اولیای حق و رعایت احتیاط کامل در همه جهات صورت گیرد.

البته در عصر غیبت این حقوق به نواب عام، فقهای جامع الشرایط - نه هر مدعی این مقام و جایگاه - همانان که در همین توقیع شریف حجّت‌های آن حجّت الله بر خلق شمرده شده‌اند، با همان و آداب تسلیم می‌شود.

از آیت عظیم الشأن نایب الحجّة مرحوم حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی *اعلی الله مقامه* نقل شده که اگر کسی مال امام *علیه السلام* را بدون پاکت و به نحوی که همراه با ادب و احترام نبود تقدیم می‌کرد، نمی‌پذیرفتند.

با توجه به آن چه گفتیم که مال مال اوست و قبولش از ناحیه او لطفی است و منت، دیگر تأخیرها، کسری‌ها، کاستی‌ها، مسامحه‌ها و یا به بهانه‌هایی بر فرض صحیح، شانه از زیر بار این مسؤولیت خالی کردن، و یا کمتر و دیرتر ادا نمودن کاملاً ناروا به نظر می‌رسد.

متأسفانه بسیار شاهد چنین مسائلی هستیم، حتی از ناحیه آنان که

توجهی هم به این حقایق دارند. در هر حال چون متعلق به آن وجود مقدّس است در هر دو جهت پرداخت و نحوه آن، رعایت ادب و آداب و احترام و احتیاط لازم است.

جهت دوم آب پاکی است که این تویق شریف روی دست همه کسانی که در مقام تعیین وقت و زمان برای ظهور و فرج آن وجود مقدّس برآمده‌اند، ریخته و **سَجَلْ كَذِبِ الْوَقَاتُونَ** را به نام آنان صادر نموده، و بر سیمای آنان داغ دروغ نهاده.

امر فرج فقط با خداست و کسی جز او از آن آگاه نیست. بنابراین گوش به حرف این و آن دادن، و سراغ این آقا و آن ملا رفتن، و تعیین وقت و زمان نمودن کاملاً خلاف و نابه جاست که متأسفانه روز به روز این گونه امور شیوع بیشتری پیدا کرده و در گوشه و کنار، بعضی به نام آن وجود مقدّس جمعی ساده لوح را گرد خود جمع نموده و با وعده‌ها و نویدهای دروغین موجبات اغوای آنان را فراهم آورده‌اند. پیوسته این جمله تویق شریف نصب العین همه ما باشد:

وَ أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ وَ كَذِبِ الْوَقَاتُونَ.

لازم به تذکر است که مسأله توقيت و تعیین زمان ظهور، از دیر زمان مورد سخن و گفتگو بوده و مکرر در مکرر در سایه کثرت ظلم و بیداد و عناد و عدوانی که اصحاب ائمه علیهم السلام از خلفای جور می‌دیدند و سینه‌هاشان تنگ می‌شد، و از طرفی هم می‌دانستند کسی از این خاندان برای اصلاح کلی و رفع ظلم و ستم قیام می‌کند، به حضور حضراتشان شرف‌یاب می‌شدند و جویای زمان ظهور و هنگامه فرج می‌گشتند. چه

بسا در همان زمان‌ها هم جمعی زمانی را معین می‌نمودند که در احادیثمان شدیداً با چنین نگرشی مقابله شده است. حضرت صادق علیه السلام به محمد بن مسلم فرمودند:

يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَخْبَرَكَ عَنَّا تَوْقِيَةً فَلَا تَهَابِنَّ أَنْ تُكَذِّبَهُ؛ فَإِنَّا لَا نُؤَقِّتُ لِأَحَدٍ رَقْتاً.^۱

ای محمد، هرکس از طرف ما به تو خبر داد که وقتی [برای فرج و ظهور] تعیین نموده‌ایم هیچ وحشتی نداشته باش از این که او را تکذیب نمایی؛ زیرا ما برای هیچ کس وقتی تعیین نکرده‌ایم.

در حدیثی دیگر، وقتی ابوبصیر از امام ششم علیه السلام جویای حضرت قائم علیه السلام شد، و گویا پرس و جویش در ارتباط با وقت و زمان ظهور حضرت بوده، با چنین پاسخ سخت و جواب کوبنده‌ای رو به رو می‌شود:

كَذِبَ الْوَقَاتُونَ. إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا تُوَقَّتُ. ثُمَّ قَالَ: أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُخْلِفَ وَقْتِ الْمُوقَّتِينَ.^۲

آنان که وقت تعیین می‌کنند، دروغ می‌گویند. همانا ما خاندانی هستیم که هرگز وقت معین نمی‌کنیم. سپس فرمود: خداوند ابا دارد جز این که زمانی را که تعیین کنندگان وقت [ظهور] تعیین نموده‌اند، بر هم زند و خلف نماید.

۱. غیبت نعمانی ۲۸۹ باب ۱۶ حدیث ۳.

۲. همان، حدیث ۱۲.

در حریم ربوبی دخالت کردن و در منطقه ممنوعه قدم گذاشتن و به جایی که جای ما نیست دست آزدن، پی آمدهای بسیار سختی دارد. پیوسته باید منتظر بود؛ همیشه باید دعا کرد، ولی تعیین وقت هرگز، و زمان سازی حاشا.

آری، انتظار. همان گونه که دستور است؛ در هر صبح و شام و پیوسته و مدام؛

تَوَقَّعْ أَمْرَ صَاحِبِكَ لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ.^۱

همان چه سیره سلف صالح ما بوده و پیوسته منتظر و آرزومند که زمان حیاتشان به روزگار ظهور موفورالسرور آن موعود منتظر قرین گردد و دولت حقّه الهیه را درک نمایند. بگذریم.

جهت سوم در این توقع همایونی، تکذیبی است که نسبت به آنان که پنداشته‌اند امام حسین علیه السلام کشته نشده، آمده است. هر چند ممکن است برای ما امروز این سؤال و جواب جایگاهی نداشته باشد و مورد ابتلا نباشد. ولی معلوم می‌شود در آن زمان جمعی چنین تصور می‌کرده‌اند که حضرت سیدالشهداء علیه السلام کشته نشده است.

چه بسا منشأش شبهه‌ای بوده که برای آنان پدید آمده. آن شبهه در نامه‌ای که به جناب حسین بن روح نوشته‌اند و پاسخی که از آن عالی جناب رسیده، با تفصیل بازگو شده است.

پرسیده بودند: چه گونه ممکن است خداوند دشمنانش را بر

اولیاش غلبه دهد و در نتیجه امام حسین علیه السلام به دست آل امیه کشته شود؟!

خوب است عزیزان به مفاد کامل این نامه و جواب آن، که در کتاب هشتم آورده ایم، دیگر بار مراجعه نمایند^۱، و به دو اصل اختیار و اختیار و آزمون و آزادی عنایت بیشتری داشته باشند.

در هر حال از پاسخ بسیار شدید و جواب تند و صریحی که در این توقیع شریف آمده، ابتلای جامعه آن روز و اهمیّت این مطلب کاملاً روشن می شود که چرا آن وجود مقدّس نشان کفر و داغ تکذیب و نشان ضلالت را بر جبین آنان نهاده و چنین مرقوم فرموده:

وَأَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام لَمْ يُقْتَلْ فَكُفْرٌ وَ تَكْذِيبٌ وَ ضَلَالٌ.

جهت چهارم در توقیع مبارک جمله ای است که شاید بیش از همه جملات مورد ابتلا و نیاز در آغاز غیبت کبری بوده، بلکه جامعه شیعه پیوسته به آن محتاج بوده و هستند، و آن تعیین تکلیف مردم در امور دینی در عصر غیبت است که چه کنند و به که مراجعه نمایند. حضرتش با عبارتی کوتاه تکلیف را مشخص نموده و عذر معلّین و عذراوران را برطرف ساخته، و تکلیف همگان را روشن نموده:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا.

حالا من مراجعه نمی کنم، یا به کسی مراجعه می کنم که واجد این

کمال و سایر صفاتی که در سایر مدارک آمده، نمی‌باشد و بعد به مشکلاتی دچار می‌شوم و داد و فریاد می‌کنم و شکوه و فغان برمی‌آورم، خود من مقصّر هستم و از ناحیه ارباب شریعت هیچ کوتاهی نشده است، که متأسفانه در اجتماع امروز شاهد چنین تقصیرهایی هستیم.

بنده خدا، من طلبه، آن آقای ذاکر و روضه‌خوان، آن آدم مقدّس، آن شخص صاحب نفس و حتی صاحب کشف و کرامت آن هم از دید و نظر تو، آن تحصیل کرده در معاهد علمی جهان در رشته‌های مختلف و دارای مدارک عالی متعدّد، آن تکیه‌گزین بر اریکه صدارت حتی از دید خوش‌بین تو با قداست، آن استاد، آن محقق، آن مفسّر، آن علامه، آن عارف، آن مرشد، آن قطب، آن دکتر و پرفسور، که نمی‌توانند راهنمای دینی در عصر غیبت باشند و در حکم و قانون خدا نظر دهند. برای هر چیزی هر چند کم ارزش، سراغ خُبره و متخصصش می‌رویم، ولی در امر دینمان این قدر بی تفاوت و بی اهمیت هستیم. بعد از مدتی دنباله روی کورکورانه پی به اشتباه خود می‌بریم و متوجه ضرر و زیانی که کرده‌ایم، می‌شویم، به زمین و زمان و خاک و افلاک بد می‌گوییم. از آقا بر می‌گردیم، باز سراغ دیگری می‌رویم.

بنده خدا، از اوّل بنشین فکر کن، تحقیق کن، سره را از ناسره بازشناس. وظیفه‌ای که برایت تعیین کرده‌اند بفهم و طبق دستور رفتار کن تا چنین گرفتاری‌هایی برایت پیش نیاید.

بگذریم و به این بیت شاهنامه شاه کشور نظم و امیر مملکت سُرایش رزم، حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی بسنده کنیم که پیش از

هزار سال قبل سروده:

ابا دیگران مرمرا کار نیست جز این مرمرا راه گفتار نیست^۱

در توضیح این جمله توقیع شریف، فاضل متبّع و بصیر و آگاه به روایات و احادیث، مرحوم علی اکبر غفّاری تعلیقه‌ای دارد که می‌آوریم:

گفته شده که مقصود از حوادث واقعه اموری است که محتاج به حاکم است؛ همانند اموال یتامی، و مُتَبِت ولایت فقیه است. ولی این سخن چیزی نیست - ولیس بشیء - بلکه ظاهر این است که مقصود از این جمله کلیه مسایلی است که برای مردم در عصر غیبت در امور دینی پیش می‌آید و حکمش را نمی‌دانند که ناگزیرند در آن مسایل مراجعه به کسی نمایند که از احادیث رسیده از خاندان رسالت، احکام را استنباط نماید.

و مقصود از رُوات حدیث در این توقیع فقهای هستند که حدیث‌شناسند و خاص و عام و محکم و متشابه و صحیح و سقیم روایات را می‌شناسند و توان تفکیک میان سره و ناسره و درست و نادرست را دارند. نه آنان که کتب معروفه حدیث را می‌خوانند و چه بسا الفاظ روایات را هم حفظ هستند ولی معنای آن را نمی‌دانند و قدرت استنباط ندارند، هر چند می‌پندارند

حاملان حدیثند.^۱

برای تکمیل آن چه نسبت به این جمله بسیار حایز اهمیت این توفیق آوردیم، می‌گوییم:

این جمله توفیق در مقام راهنمایی ایتم آل محمد علیهم‌السلام در عصر غیبت در امور دینی آنهاست و آنان را به فقهای عادل ارجاع داده است. نه اختصاص به مسایل خاص ولایی دارد، و نه عمومیتی که هر اخباری مسلک ادعایی دور از فقه و آگاهی را در برگیرد. وظیفه رعیت در عصر غیبت امام عصر علیه‌السلام در امور دینی مراجعه به فقیه عادل است و بس، که هزار نکته باریک‌تر ز مو این جاست.

لازم به تذکر است که دنباله این جمله توفیق در کمال الدین چنین است: **و انا حجة الله عليهم، من حجت خدایم بر آنان - بر روات حدیث و فقهای عادل. ولی در غیبت شیخ طوسی و انا حجة الله علیکم است، من حجت خدایم بر شما، و هر دو قابل حمل بر معنای صحیح می‌باشد.**

پنجمین جهت در این توفیق شریف که این فصل را به همین جهت گشودیم و به همین نام نامیدیم، حکمت غیبت و انتفاع از آن وجود مقدس در عصر غیبت است که در این مبارک نامه و میمون رُقعہ به یک حکمت و به یک نفع اشاره شده است.

اما نسبت به حکمت غیبت، نبودن بیعتی از طاغیان زمان بر گردن آن وجود مقدس است که همین معنی با تفصیل بیشتری از عم

گرامی اش حضرت مجتبی علیه السلام در جواب آنان که به حضرتش در صلح با معاویه اعتراض می نمودند، آمده است:

أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ،
إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي خَلْقَهُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليها السلام.

آیا نمی دانید که هیچ کدام از ما نیست جز این که در گرنش بیعتی است از طاغیه و ستمگر زمانش، مگر آن قائمی که روح الله، عیسی بن مریم علیه السلام پشت سرش نماز می گزارد. و همانا خداوند عز و جل ولادتش را مخفی می دارد و شخص او را در پس پرده غیبت حفظ می کند تا وقتی که خروج می کند و قیام می نماید از هیچ کس بیعتی بر گردن نگرفته باشد. او نهمین فرزند برادرم حسین علیه السلام است، پسر سیده کنیزان - حضرت نرجس خاتون - که حق تعالی عمر او را در روزگار غیبتش طولانی بدارد و سپس به قدرت مطلقه حق در گاه ظهور و هنگام قیامش به صورت شخصی چهل ساله ظاهر شود تا بدانند خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست.^۱

اما آن چه نسبت به نفع حضرت در غیبت و بهره وری خلق از آن وجود مقدس در توقیع شریف رسیده، دو امر است: یکی تشبیه به خورشید پس ابر، و دیگری امان بودن برای اهل زمین، همانند امان بودن ستارگان برای اهل آسمان.

در توضیح قسمت اوّل دو حدیث می‌آوریم که مفاد همین جمله توقیع را دارد:

سلیمان أغمش از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که فرمودند: از آن زمان که خداوند آدم را آفرید، زمین از حجت خالی نبوده، گاهی ظاهر و مشهور و گاهی غایب و مستور، و پیوسته تا قیامت چنین خواهد بود.

سلیمان اعمش گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردم از حجت غایب مستور چه گونه بهره می‌برند؟ فرمود: آن گونه که از خورشید پوشیده شده به ابر بهره‌مند می‌گردند.^۱

جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد:

آیا شیعه در عصر غیبت حضرت قائم علیه السلام از او نفعی می‌برند؟ حضرت فرمودند: آری، قسم به آن که مرا به نبوت مبعوث نموده، همانا آنان در عصر غیبت از او بهره‌مند می‌شوند و از نور ولایتش استضاء و روشنی می‌جویند، همان گونه که مردم از خورشید نفع می‌برند هرچند پوشش ابر آن را در بر گرفته باشد.^۲

مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه در بیان این احادیث و توضیح این جمله توقیع شریف گوید:

۱. بحار الانوار ۹۲/۵۲.

۲. همان ۹۳.

تشبیه به خورشید پوشیده شده به ابر اشاره به اموری دارد. اول این که نور وجود و هستی و علم و آگاهی و هدایت و رهنمونی به وسیله آن وجود مقدس به خلق می‌رسد؛ زیرا به اخبار مستفیضه و فراوان ثابت شده که حضراتشان علل غایی ایجاد خلق هستند، که اگر آنان نبودند نور وجود به غیر آنان نمی‌رسید، به برکت آنان و استشفاع و توسل به حضراتشان علوم و معارف برای خلق آشکار شده و بلایا و حوادث از آنان برطرف گردیده است، که اگر آنان نبودند مردمان در سایه قبح اعمال و بدی رفتارشان استحقاق انواع عذاب را داشتند؛ آن گونه که حق تعالی فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾^۱ و چنین نیست که خداوند آنان را عذاب کند در حالی که تو در میان آنان هستی.

و سوگند، هر آینه مکرر در مواردی که قابل احصاء و شمارش نیست، در آن مواقع که کارها گره می‌خورد و درها بسته می‌شد و مسائل پیچیده می‌گشت و بُعد و دوری از حضرت حق پیش می‌آمد و درهای فیض مُنَسَّد می‌گردید، هر گاه از حضراتشان طلب شفاعت و وساطت می‌نمودیم و به انوار آن ذوات مقدسه متوسل می‌شدیم، به آن مقدار که ارتباط معنوی و پیوند قلبی در آن موقع فراهم می‌آمد، آن امور مشکله و کارهای سخت برطرف شده و آسان می‌گردید. و این امر کاملاً روشن و

آشکار است برای آنان که حق تعالی دیده دل آنان را به سرمه نور ایمان روشن و منور ساخته است.

دوم: همان گونه که خورشید پوشیده شده به ابر در عین این که مردم از او بهره می‌برند ولی پیوسته و در هر آن و لحظه‌ای منتظرند که ابر از برابر خورشید برود تا از آن نفع بیشتری ببرند، همچنین در ایام غیبت آن وجود مقدس، شیعیان مخلص در هر عصر و زمان و ساعت و آن، در انتظار ظهور و خروج آن حضرت بوده و مایوس نمی‌باشند.

سوم: همانا منکر وجود آن خورشید تابناک آسمان ولایت با وفور آثار و فراوانی نشانه‌هایی که دلالت بر وجود مسعود آن حضرت دارد، مانند کسی است که وجود خورشید را در زمانی که ابر آن را از دیدگان مخفی داشته، منکر گردد.

چهارم: پنهان بودن خورشید در زیر ابر گاهی مصلحت بیشتری برای بندگان دارد تا ظاهر و آشکار بودنش. همچنین غیبت آن وجود مقدس در این زمان‌ها اصلح برای بندگان است، و به همین جهت از آنان غایب و پنهان است.

پنجم: کسی که می‌خواهد به خورشید بنگرد در حالی که ابر مانع نباشد، توان نظر به آن را ندارد و چه بسا دیده‌اش نابینا گردد؛ به جهت ضعف قوه باصره از احاطه بر نور خورشید. همچنین شمس ذات مقدس آن حضرت چه بسا ظهورش برای بصائر خلق زیان داشته باشد و موجبات عمی و کوری آنان را نسبت به حق فراهم آورد، در حالی که ممکن است با غیبت او تحمل ایمان را داشته

باشند؛ آن گونه که انسان به خورشید از پس ابر می‌نگرد و هیچ ضرر و زیانی نمی‌بیند.

ششم: گاهی خورشید از پس ابر - برای لحظه‌ای - بیرون می‌آید و یک نفر آن را مشاهده می‌کند. همچنین ممکن است در روزگار غیبت گاهی آن وجود مقدس برای بعضی ظهور و بروز داشته و به افتخار زیارت جمال دلربایش نایل آیند.

هفتم: خاندان رسالت علیهم‌السلام - عموماً و آن حضرت خصوصاً - همانند خورشید هستند در عموم نفع و گسترش فایده برای خلق، ولی آنان که دچار عمی و کوری هستند، بهره‌مند نمی‌شوند؛ آن گونه که آیه شریفه **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَضَلُّ سَبِيلًا**^۱ در اخبار این گونه تفسیر شده است.

هشتم: شعاع خورشید به مقداری که هر خانه پنجره و روزنه دارد و مانعی در برابر آن‌ها قرار ندارد، به درون خانه می‌تابد. همچنین خلق به آن مقدار که موانع را از حواس و مشاعر خود که روزنه‌های دل‌ها هستند، برطرف سازند و آن‌ها را از شهوات و علایق نفسانی پاک و منزّه بدارند، به همان مقدار از شعاع آن شمس بهره‌مند می‌شوند، تا جایی که ممکن است به منزله کسی گردند که در زیر آسمان ایستاده و خورشید از جمیع جوانب و از هر جهت بدون هیچ مانعی به او می‌تابد - در عصر غیبت هم ممکن است کسی با تزکیه نفس و قداست و پاکی و طهارت قالب

و قلب از لوٹ گناه و آلودگی به جایی برسد که به طور کامل از آن خورشید تابناک آسمان ولایت بهره کامل و وافر ببرد. به تحقیق من برای تو از این بهشت روحانی هشت در گشودم، و سوگند یاد می‌کنم که حق تعالی بر من به فضل و کرمش هشت در دیگر از این جنت گشوده است که در عبارت نمی‌گنجد و بیان و بنان و گفتار و نوشتار توان اظهارش را ندارد. امید است خداوند سبحان بر ما و شما نسبت به معرفت این خاندان هزار باب بگشاید که از هر دری هزار باب دگر گشوده گردد.^۱

آن چه در بیان این جمله توقیع شریف از خریط و خُبره حدیث و روایت و متضلع و بصیر در آثار و درایت، مرحوم آخوند ملا محمد باقر مجلسی *اعلی الله مقامه* که حق بس بزرگی بر همه ما دارد، آوردیم به راستی حقایقی بس حایز اهمیت است و جلواتی از انوار کلام خاندانی است که **کَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ** در شأن آنان بیان شده.

امید است پیوسته درهایی از معارفشان به لطف و عنایتشان به روی ما باز گردد تا دیگر دست به هر دری نزنیم و سر به هر دیواری نکوبیم که جز صدمه سر و زخم دست حاصلی ندارد. آری:

خسته جهل را بگو خیز و بیا به جستجو

از بر ما شفا بجو از در ما دوا طلب

مفلس بی نوا بیا از در ما بگو نوا

صاحب متعا بیا از دم ما دعا طلب^۱

در تشبیه دوم - امان بودن حضرت برای اهل زمین - به نقل یک

حدیث بسنده می‌کنیم:

محمد بن ابراهیم نامه‌ای به حضرت صادق علیه السلام نوشت و در آن سؤال کرد:

أَخْبِرْنَا مَا فَضْلُكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؟

به ما خبر دهید شما خاندان چه فضیلتی دارید؟ حضرت در جوابش چنین مرقوم داشتند:

إِنَّ الْكَوَاكِبَ جُعِلَتْ فِي السَّمَاءِ أَمَانًا لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتْ نُجُومُ السَّمَاءِ جَاءَ أَهْلَ السَّمَاءِ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ. وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: جُعِلَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانًا لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي جَاءَ أُمَّتِي مَا كَانُوا يُوعَدُونَ.^۲

همانا ستارگان در آسمان امان اهل آسمان قرار داده شده‌اند، و هرگاه از میان بروند بر اهل آسمان آن چه وعده داده شده‌اند واقع می‌شود، و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: اهل بیت من امان امت من هستند، آن‌گاه که آنان از بین بروند، بر امت من آن چه وعده داده شده‌اند - از عذاب - نازل می‌شود.

۱. دیوان فیض کاشانی ۳۳.

۲. بحار الانوار ۳۰۹/۲۷.

با توجه به این حدیث که نمونه‌ای از احادیث متعددی است که در این راستا رسیده، امروز وجود مقدس حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف موجب امن و امان امت، بلکه مایه امن و امان همه اهل زمین است، که در بعض روایات همانند آنچه در توقیع شریف آمده، عنوان **جُعِلَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانًا لِأَهْلِ الْأَرْضِ**^۱ یافت می‌شود. خوب است با این چکامه نغز حکیم ابوالمجد سنایی غزنوی از این برگ بگذریم.

ای جان جانها روی تو آشوب دلها موی تو
وندر خم گیسوی تو پنهان هزاران صبحدم
هم گنج داری هم خلم بیرون جَه از کتم علم
بر فرق آدم نه قدم بر بام عالم زن علم
انجم فرو روب از فلک عصمت فرو شوی از ملک
برزن سما را بر سمک انداز در کتم علم
کم کن ز کیوان نام را بستان ز زهره جام را
جوشن پندر بهرام را بشکن عطارده را قلم
بیرون خُرام و برنشین بر شهر روح الامین
آخر گزاف است این چنین تو محتشم او محتشم
تو بر زمین آن مهتری کز آسمانها برتری
ای نور ماه و مشتری قشام را هستی قسم

نور فلک را مایه‌ای روح ملک را دایه‌ای
بر فرق عالم سایه‌ای فوق و تحت از تو خُرَم
امروز و فردا زانِ توست اصل دو عالم جان توست
رضوان کنون مهمان توست ارواح را داری خدم
گونین را افسر تویی بر مهتران مهتر تویی
بر باز دین شهر تویی بنوشت چون نامت قلم
ای چرخ را رفعت ز تو ای ملک را دولت ز تو
ای خلد را نعمت ز تو قلب است بی نامت درم
از دور آدم تا به ما از انبیا تا اولیا
نی بر زمین نی بر سما نامد چو تو یک محترم^۱

برگ چهارم

توقیع در تفویض

وَ أَمَّا الْأَنْمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى
فَيَخْلُقُ، وَ يَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ؛ إِيْجَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَ
إِعْظَاماً لِحَقُّهُمْ

از دیگر توقیعاتی که می‌تواند در زمینه معارف دینی ما را کمک کند، توقیعی است که در پاسخ اختلاف شیعه رسیده است. مرحوم شیخ طوسی اعلی الله مقامه آن را در کتاب غیبتش آورده است:

جمعی از شیعیان اختلاف کردند در این که آیا خدای عز و جل امور را به ائمه صلوات الله علیهم تفویض نموده که بتوانند خلق کنند و روزی دهند یا نه؟

جمعی گفتند: این امری است محال و بر غیر خدا خلق و آفرینش روا نیست و رزق و روزی دادن شایسته نیست؛ زیرا توان خلقت و آفریدن اجسام را جز خدا کسی ندارد.

جمع دیگری گفتند: چنین نیست که شما می‌گویید. بلکه حق تعالی به ائمه علیهم السلام چنین قدرتی داده و به آنان چنین توانی تفویض نموده و خود آنان خالق و رازق هستند.

تنازع شدیدی میانشان واقع شد و اختلافشان بالا گرفت. کسی در آن میان گفت: چرا این قدر با یکدیگر منازعه می‌کنید و اختلاف می‌ورزید؟ چرا به جناب ابوجعفر محمد بن عثمان عمری - دومین سفیر دربار ولایت‌مدار امام عصر علیه السلام - مراجعه نمی‌کنید

و از او نمی‌پرسید؟ تا حق برای شما روشن شود؛ زیرا او واسطهٔ میان شما و حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. همگی به این امر راضی شدند که موضوع مورد اختلاف را از او بپرسند و جواب بگیرند. از همین امر استفاده می‌شود که سفارت جناب عمری، محمد بن عثمان مورد قبول همهٔ شیعیان با همهٔ اختلافی که داشتند، بوده، و گر نه ممکن بود جمعی به این امر رضایت ندهند.

به همین جهت نامه‌ای نوشته برای او فرستادند. جواب نامهٔ آنان این چنین شرف صدور یافت و این توقیع مبارک پاسخ پرسش آنهاست:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ؛ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا حَالٌ فِي جِسْمٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. وَ أَمَّا الْأُمَّةُ عليه السلام فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَ يَسْأَلُونَ فَيَرْزُقُ؛ إِيْجَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَ إِعْظَاماً لِحَقِّهِمْ.^۱

همانا خدای تعالی همهٔ اجسام را آفریده و ارزاق را میان آنان قسمت نموده؛ زیرا او جسم نیست و در جسمی هم حلول نکرده، همانند او چیزی نیست و او سمیع و علیم، شنوا و داناست.

اما ائمه عليهم السلام، از خدای تعالی مسألت می‌کنند خدا می‌آفریند، و از او می‌خواهند او روزی می‌دهد؛ برای اجابت مسألت آنان و بزرگ داشت حقشان.

از این توقیع شریف استفاده می‌شود در آن زمان جمعی قایل به نظریه مفوضه بوده و ائمه علیهم‌السلام را همه کاره عالم خلقت می‌دانسته‌اند و حق تعالی را معزول می‌شمردند. همان تفویض باطل و نادرستی که بطلانش از آیات و روایات بسیار استفاده می‌شود. آنان خالقیت و رزاقیت را به ائمه علیهم‌السلام اسناد می‌دادند، آن گونه که همین معنی با صراحت بیشتری در شرف‌یابی کامل بن ابراهیم به محضر حضرت عسکری علیه‌السلام در حالی که نور دیده‌اش در سنّ چهار سالگی بوده، بیان شده است.^۱

در آن شرف‌یابی که جمعی از مقصره و مفوضه - تندروها و کندروها، افراطی‌ها و تفریطی‌ها - کامل بن ابراهیم را - که ظاهراً میانه‌رو بوده - برای روشن شدن مسأله تفویض به محضر حضرت عسکری علیه‌السلام فرستاده بودند. پرده عقب رفت و چشم او به پاره‌ماه چهارساله‌ای افتاد که کامل را صید دام محبت خود نمود و در آن دیدار، آنی دل از دست داد.

چرا چنین نباشد هنگامی که چشم این کامل اسمی، پسر ابراهیم به کامل واقعی و حقیقی، فرزند ابراهیم نبی الله و جامع صفات و کمالات همه کملین افتاده است.

عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوب.^۲

۱. تفصیل جریان این شرف‌یابی در کتاب حدیث پنج سال کودکی، صفحات ۸۰ - ۸۵ آمده است.

۲. الاختصاص ۲۱۲.

همان که کمال موسی دارد، بهاء و جلال عیسی دارد و صبر
ایوب با او همراه.

رواق ابروی احمد فروغ دیده آدم

توان نور خورشیدی ز رخسار گل نرگس

قرار زورق نوح و حجاب نیل موسایی

عروج قامت عیسی ز انوار گل نرگس^۱

باری، پرده عقب رفت و صدای دلربای آن جان جانان به گوش
کامل بن ابراهیم رسید، در حالی که او را به نام می خواند. از جمله
مطالبی که به او فرمود، این بود:

جِئْتَ تَسْأَلُهُ عَنِ مَقَالَةِ الْمَفُوضَةِ. كَذِبُوا. بَلْ قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ بِمِشِيَّةِ

اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا. وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۲

آمدهای [از پدرم حضرت عسکری علیه السلام] از مقالة مفوضه و اعتقاد

آنان سوال کنی. آنان دروغ می گویند [که معتقدند امور عالم به ما

تفویض و واگذار شده و حق تعالی از سلطنت معزول است] بلکه

دل های ما ظرف های اراده پروردگار است، هر گاه او چیزی

بخواهد و اراده کند ما می خواهیم و اراده می کنیم. و خداوند [در

قرآن] می فرماید است: نمی خواهید شما مگر آن چه را که خداوند

بخواهد و اراده نماید.

۱. آدینه ها بی تو ۱۹.

۲. غیبت شیخ طوسی ۱۴۹.

آن توقیع و این گفتار در مقام ردّ تندروها و تعدیل قول و اعتقاد مَفْوضَةٌ باطله است و با سعة قدرت و شمول و توانی که حق تعالی به این خاندان ارزانی داشته با حفظ سلطنت و قیومیت آن سلطان علی الاطلاق و آن قیوم ازلی هیچ منافاتی ندارد.

حال که سخن بدین جا منتهی شد، جهت روشن شدن مفهوم تفویض، نقل قسمتی از گفتار جامع مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه در زمینه تفویض بسیار مناسب به نظر می‌رسد. وی گوید:

تفویض بر معانی متعددی اطلاق می‌گردد که بعضی از آن معانی از خاندان رسالت علیهم السلام منفی است و بعضی از آن معانی ثابت و پابرجاست.

اولین معنای آن، تفویض در امر خلقت و رزق و تربیت و میراندن و زنده نمودن است. جمعی که گفته‌اند: همانا خداوند متعال آنان را آفریده و آنها هستند که می‌آفرینند و روزی می‌دهند و می‌میرانند و حیات می‌بخشند، این کلام دو احتمال دارد: یکی این که آنان همه این امور را به اراده خود انجام داده و در حقیقت خودشان فاعل هستند. این چنین اعتقادی کفر صریح، و واضح است که ادله عقلیه و نقلیه بر استحالة آن قائم است و هیچ عاقلی تردید در کفر قایل به چنین گفتاری ندارد.

احتمال دوم این است که حق تعالی این امور را مقارن با اراده آنان انجام می‌دهد، مانند شق القمر و زنده کردن مردگان و تبدیل شدن مار به عصا و معجزات دیگر که همه این امور به قدرت حق

تعالیٰ مقارن با ارادهٔ حضراتشان محقق می‌شود تا گواه صدق ایشان باشد.

عقل در این نوع محظوری نمی‌بیند جز این که روایات سابقه در غیر موارد معجزات از آن نهی کرده است...^۱

صاحب تنبیهاات هم در این زمینه بیانی دارد که قسمتی از آن را می‌آوریم:

برای تفویض دو معنای دیگر است که ارتباطی با افعال بندگان تکویناً ندارد. اول تفویض امر خلقت و آفرینش و رزق و روزی رسانی به ائمه علیهم‌السلام که ادلهٔ معتبره آن را نفی نموده است. و دوم تفویض در امر دین است که به حضراتشان واگذار شده. این امر فی الجمله با توجه به روایات رسیده، ثابت است. برای نفی امر اول می‌توان به این حدیث که از حضرت رضا علیه‌السلام رسیده، تمسک نمود:

یزید بن عُمیر بن معاویه شامی^۲ در مرو شرفیاب محضر حضرت رضا علیه‌السلام شد و از حضرتش معنای این کلام امام صادق علیه‌السلام را پرسید که فرموده است: لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ، نه جبر است و نه تفویض بلکه امری است میان دو امر. حضرت در پاسخ فرمودند: هر کس گمان کند که حق

۱. بحار الانوار ۲۳۷/۲۵.

۲. در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام برید بن عمیر است.

تعالی فاعل افعال ماست، کارهای [اختیاری] ما را او انجام می‌دهد و سپس ما را بر آن‌ها عذاب می‌نماید، قایل به جبر شده. و هر کس چنین پندارد که خدای عزّ و جلّ امر خلق و رزق، آفرینش و روزی دادن را به حجّت‌هایش واگذارده، تفویض آورده. و جبرگو، کافر و تفویض آور، مشرک است...^۱

آری، مقتضای روایات صادره از خاندان رسالت علیهم‌السلام این است که خداوند متعال قدرت انجام هر چه را اراده نمایند به آنان بخشیده و همهٔ اشیاء را مسخر حضراتشان قرار داده است.

جبرئیل به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کرد: **إِنَّ اللَّهَ يُفْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: إِنِّي قَدْ أَمَرْتُ كُلَّ شَيْءٍ بِطَاعَتِكَ**^۲. همانا خداوند سلامت می‌رساند و می‌گوید: به تحقیق که من همه چیز را به اطاعت و طاعت تو فرمان دادم.

و در حدیثی از امام حسین علیه‌السلام چنین رسیده است:

وَاللَّهِ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئاً إِلَّا أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا^۳.

به خدا سوگند، خداوند هیچ چیزی نیافریده جز این که آن را به اطاعت ما فرمان داده‌است.

... ولی ثبوت قدرت برای خاندان رسالت علیهم‌السلام حتی نسبت به خلق و آفرینش و رزق و روزی رسانی، ملازمی با تفویض این دو امر

۱. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ۱/۱۲۴، بحار الانوار ۱۱/۵.

۲. تفسیر قمی ۲/۳۴۱.

۳. بحار الانوار ۴۴/۱۸۳.

به حضراتشان ندارد.

نتیجه سخن این است که بین ادله داله بر قدرت ائمه علیهم السلام به اقدار، و توان بخشی حق تعالی حضراتشان را بر خلق و رزق، و بین ادله‌ای که دلالت می‌کند که آفرینش و روزی‌دهی شأن حق تعالی است هیچ منافاتی نیست و با تأمل روشن می‌شود.^۱

به نظر می‌رسد با نقل آن چه از بحار الانوار و تنبیهاات نسبت به تفویض آوردیم، مطلب کاملاً روشن شده باشد. خوب است عنان قلم را از تک و تاز در میدان نگارش بازداریم، و به همین مقدار از توقیعات رسیده به عنوان نمونه بسنده کنیم و از نقل سایر توقیعات چشم پوشیم. در نوشته‌های بعدی ان شاء الله بعد از حدیث دیدارهای غیبت صغری حدیث غیبت کبری آن غایب مستور را آغاز می‌نماییم. امید است حق تعالی به احترام جدّ امجدش و نیای والا تبارش حضرت سید الشهداء علیه السلام که این ایام و لیالی، لیالی و ایام عزای اوست، هر چه زودتر امر فرج آن منتقم را اصلاح فرماید، و به همه ما لیاقت درک دولت حقه حضرتش را با عافیت و معرفت ارزانی دارد.

از آن جهت که ایام عزا و ماه محرم و دهه عاشورا است و زمان مصیبت و اندوه و حزن و غم خاندان رسالت علیهم السلام است و صاحب عزای آن مصیبت عظمی و داهیه کبری امروز آن وجود مقدّس است، به منظور عرض تسلیت به ساحت جلالتش، با مرثیه سرایی و روضه خوانی قلم از رقم بر می‌داریم.

ما در عرض ادب و ریزش اشک در سوگ حضرت ابا عبدالله
الحسین علیه السلام در حقیقت به آن وجود مقدس اقتدا می‌کنیم. باشد که
پذیرا شوند و قبول افتد.

مَاتَ التَّصَبُّرُ فِي انْتِظَارِكَ أَيُّهَا الْمُحْيِي الشَّرِيعَةَ
فَانْهَضَ فَمَا أَبْقَى التَّحَمُّلُ غَيْرَ أَحْشَاءٍ جَزْوَعَةَ
أَتَرَى تَجِيءُ فَجِيعَةً بِأَمْضٍ مِنْ تِلْكَ الْفَجِيعَةَ
حَيْثُ الْحُسَيْنُ عَلَى الثَّرَى حَيْلُ الْعِدَى طَحَنَتْ ضَلْوَعَهُ
قَتَلَتْهُ آلُ أُمِّيَّةٍ ضَامٍ^۱ إِلَى جَنْبِ الشَّرِيعَةَ
وَ رَضِيعُهُ بِدَمِ الْوَرِيدِ مُخَضَّبٌ فَاطْلُبْ رَضِيعَهُ
يَا غَيْرَةَ اللَّهِ اهْتَفَى بِحَوِيَّةِ الدِّينِ الْمَنِيعةَ
وَ ضَبَا انْتِقَامِكَ جَرْدِي لِطَلِي ذَوِي الْبَنِي التَّلِيعةَ^۲

صبر در انتظار تو مُرد و شکیب پایان پذیرفت ای حیات بخش
شریعت! پس به پا خیز که صبر جز درونی دردناک باقی نگذاشته
است.

آیا گمان می‌کنی فاجعه‌ای جان سوزتر از این فاجعه رخ داده
است، آن گاه که حسین علیه السلام روی خاک افتاده بود و اسب‌های
دشمنان استخوان‌های پهلوی او را خرد می‌کرد؟

آل امیه آن حضرت را مظلومانه و عطشان کنار نهر آب کشتند و
کودک شیر خوار او به خون شاهرگش خضاب و رنگین شد، پس

۱. ظام.

۲. الزام الناصب ۵۷/۲، قسمت آخر.

در مقام دادخواهی نسبت به آن شیرخواره برآی.
ای غیرت خدا، برای حمایت از دین محکم و آیین استوار فریاد
برآر، و شمشیر انتقامت را برای رنگ‌آمیزی جباران و گردن
کشان از خونشان برهنه ساز و بیرون آر.

یک ره بیرون خرام که در راه انتظار

چشم هزار عاشق مدهوش می‌پرد

افشای غم به ناله بلبل نمی‌کنیم

شهباز عشق ماست که خاموش می‌پرد^۱

پایان پیش نویس

ششم محرم الحرام ۱۴۲۷

۱۳۸۴/۱۱/۱۶

مشهد مقدّس - سید مجتبی بحرینی

کتابنامه

در این نوشتار پس از قرآن کریم از این کتاب‌ها بهره برده‌ایم:

۱. آدینه‌ها بی تو، توسل - آشفته - محمد اسماعیل، تهران، انتشارات کیومرث، ۱۳۸۲ ق.
۲. الاحتجاج، طبرسی، ابی منصور احمد بن علی، بیروت، مؤسسة النعمان، بی تا.
۳. الاختصاص، شیخ مفید، محمد بن محمد نعمان، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۲ ق.
۴. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، رضی الدین علی بن موسی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۵. الإمامة و السياسة، الدینوری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه، مصر، مکتبه مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۸۲ ق.
۶. الزام الناصب، حائری یزدی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۷ ق.
۷. الامالی، طوسی، محمد بن حسن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰.
۸. الأنوار القدسیة، غروی اصفهانی، محمد حسین، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۲ ق.
۹. با پسر در سکرات، بحرینی، سید مجتبی، مشهد، انتشارات طوس، ۱۳۷۶.
۱۰. بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.

۱۱. البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، سید هاشم، قم، مطبعة علمیه، ۱۳۹۳ ق.
۱۲. البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، متقی هندی، علی بن حسام الدین، تهران، منشورات شركة الرضوان، ۱۳۹۹ ق.
۱۳. بشارة الاسلام، کاظمی، سید مصطفی، تهران، مكتبة نینوی، بی تا.
۱۴. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر - مجموعة ورام، ورام بن ابی فراس، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸.
۱۵. تنبيهات حول المبدء و المعاد، مروارید، حسنعلی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس، ۱۴۱۶ ق.
۱۶. جامعه در حرم، بحرینی، سید مجتبی، تهران، نشر منیر، ۱۳۸۳.
۱۷. حدیث پنج سال کودکی، بحرینی، مجتبی، تهران، نشر منیر، ۱۳۸۱.
۱۸. حدیث سفیران، بحرینی، مجتبی، تهران، نشر منیر، ۱۳۸۴.
۱۹. حدیقة الحقیقة، سنایی غزنوی، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۵۹.
۲۰. دیوان حافظ، مشهد، سازمان امور فرهنگی و کتابخانه‌ها، ۱۳۵۰.
۲۱. دیوان خیالی بخارایی، تهران، انتشارات ما، ۱۳۸۰.
۲۲. دیوان سنایی غزنوی، تهران، کتابخانه سنایی، بی تا.
۲۳. دیوان شمس اصطهباناتی - منظومة شمس، شیراز، نشر شیراز، ۱۳۴۹.
۲۴. دیوان صفا اصفهانی، تهران، چاپ اقبال، ۱۳۳۷.
۲۵. دیوان فیاض لاهیجی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۲۶. دیوان فیضی هندی، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۶۲.
۲۷. دیوان مفتقر، غروی اصفهانی، محمد حسین، تهران، نشر آفاق، ۱۳۸۰.
۲۸. دیوان همام تبریزی، تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۰.
۲۹. ریاحین الشریعة، محلاتی، ذبیح الله، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.

کتابنامه * ۱۰۳

۳۰. شاهنامه، فردوسی، ابوالقاسم، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۱.
۳۱. شرح تائیه دعبل خزاعی، مجلسی، محمد باقر، تهران، ۱۳۵۹.
۳۲. علل الشرایع، شیخ صدوق - محمد بن علی بن بابویه، تهران، مکتبه الحدیثیه، ۱۳۸۵ ق.
۳۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق - محمد بن علی بن بابویه، قم، دارالعلم، ۱۳۷۷ ق.
۳۴. الغیبه، طوسی، محمد بن حسن، تهران، مکتبه نینوی الحدیثیه، بی تا.
۳۵. الغیبه، نعمانی، محمد بن ابراهیم، تهران، مکتبه الصدوق، بی تا.
۳۶. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۳ ق.
۳۷. کشف المراد فی شرح تجرید الإعتقاد، حلی، حسن بن یوسف، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۹ ق.
۳۸. کلیات خمسة نظامی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، بی تا.
۳۹. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق - محمد بن علی بن بابویه، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ ق.
۴۰. ماسمعت من رأیت، بحرینی، سید مجتبی، غیر مطبوع.
۴۱. مثنوی، بلخی رومی، جلال الدین محمد، تهران، کتابفروشی اسلامیة، بی تا.
۴۲. مستدرک الوسائل، نوری طبرسی، حسین، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۸۲ ق.
۴۳. مفاتیح الجنان، قمی، عباس بن محمد رضا.
۴۴. الملاحم و الفتن، سید بن طاووس، رضی الدین علی بن موسی، قم، نشر رضی، ۱۳۹۸ ق.
۴۵. الملل و النحل، شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، مصر، مکتبه مصطفی البابی

١٠٤ * حديث توقيعات

الحلبى، ١٣٨١ ق.

٤٦. منهاج البراعة، هاشمى خويى، حبيب الله، تهران، كتابفروشى اسلاميه،

١٣٨٦ ق.

٤٧. نهج البلاغة

سایر آثار مولف در همین زمینه

۱. سوگند به نور شب تاب - شرح دعای شب نیمه شعبان.
۲. سلام بر پرچم افراشته - شرح سلام‌های زیارت آل یس.
۳. تو را گواه می‌گیرم - شرح یک دوره اعتقادات در زیارت آل یس.
۴. حدیث قبل از میلاد
۵. حدیث شب میلاد
۶. حدیث بعد از میلاد
۷. حدیث پنج سال کودکی
۸. حدیث غیبت و سفارت
۹. حدیث دو سفیر - پدر و پسر
۱۰. حدیث سرداب
۱۱. حدیث سفیران - سومین سفیر
۱۲. حدیث آخرین سفیر

و به زودی این شاء الله:

حدیث دیدارها

و در دیگر زمینه‌ها

جامعه در حرم - شرح زیارت جامعه کبیره

با پسر در سكرات مرگ

ده پگاه با پیکر

لباس نادرخته و نماز بی حمد و سوره

ملک نقاله

خانه دو متری

شهر خاموشان و دیار باهوشان

سرای بیم و امید

و به زودی این شاء الله:

اتاق امتحان

الکمیل فی شرح دعای کمیل